

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

حریم قدس

مقاله‌ای در سیر و سلوک به‌الله

تألیف

سید محمد محسن حسینی طهرانی

حسینی طهرانی، سید محمد محسن، ۱۳۷۵ - ق.
حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله / تألیف سید محمد محسن
حسینی طهرانی. - قم: عرش اندیشه، ۱۴۲۸ ق.
۱۲۸ ص.

ISBN 964 - 9924 - 16 - 7: ریال ۱۱۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
این اثر به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی «رسالة لب اللباب در سیر و
سلوک اولی الالباب» تألیف علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی نگاشته
شده است که اینک بصورت مستقل منتشر می‌گردد.
کتابنامه: ص. [۱۲۷] - ۱۲۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. آداب طریقت. ۲. عرفان. الف. حسینی طهرانی، سید محمد حسین.
۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب. ب. عنوان.
ج. عنوان: رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب. د. عنوان: مقاله‌ای در
سیر و سلوک إلى الله.

۲۹۷/۸۴
۴ ح ۵ / ۳ / ۲۸۸ BP
۴۱۷۱۹ - ۸۵ م

حریم قدس

مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله

تألیف: سید محمد محسن حسینی طهرانی

ناشر: انتشارات عرش اندیشه

نوبت چاپ: اول / ۱۴۲۸ هـ ق

قیمت: ۱۱۰۰ تومان

تعداد: ۵۰۰۰

چاپ: عمران

شابک: ۷ - ۱۶ - ۹۹۲۴ - ۹۶۴

حق چاپ محفوظ است

تلفن: ۲۹۱۴۴۴۸

www.maktabevahy.org
info@maktabevahy.org

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

حریم قدس

مقاله‌ای در سیر و سلوک اِلی الله

صفحه	عنوان
۱۸ - ۱۳	دیباچه
۲۱	حقیقت و ارزش هر پدیده به استناد او به حق تعالی باز می‌گردد
۲۳	تحلیلی مقبول از مسأله وحدت ادیان
۲۶	فقط در مکتب اسلام وصول به آخرین نقطه رفیع معرفت حاصل می‌شود
۲۸	رعایت دقیق جمیع موازین شرع شرط اصلی وصول به حقیقت توحید است
۳۰	ریشه مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توحش حیوانی و مسخ روح و نفس انسانی
۳۳	پدیده گرایش به معنویت و توجه به حقیقت و ذات و ملکات روحانی و فاضله انسان
۳۴	امروزه به هر مرتبه از مراتب روحی و نفسی انسان عالم باطن و حقیقت می‌گویند

- نفوس عوام وصول به لذات معنوی را در دائره حواس صوری و
 ۳۶ برزخی مشاهده می‌کنند
- اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانه امروز به انحراف کشیده
 ۳۷ شده
- هر عارفی که ظهور خوارق از او بیشتر باشد حظّ کمتری از معرفت دارد
 ۳۸ بطلان طریق کسانی که تمام همّت و هدف خود را فقط متوجّه ظاهر
 ۴۰ نموده‌اند
- حرکت در مسیر اعتدال بدون بهره‌گیری از قوای عاقله امری محال است
 ۴۲ استشهاد به آیات و روایاتی در باب تبعیت از عقل منور
- ۴۴ اشکالات وارد بر مکتب تفکیک
- ۴۷ شتاب حیرت انگیز حکمت اسلامی با ظهور حکیم و فقیه عالیقدر
 ۵۱ ملاصدرای شیرازی رحمه الله علیه
- یاد نمودن ملاصدرای شیرازی از چگونگی هدایت و ارشاد خاصّ
 ۵۴ پروردگار او را
- ۵۷ ادامه اشکالات وارده بر مکتب تفکیک
- علّت علم‌زدگی و فلسفه‌زدگی و عرفان‌زدگی علّه‌ای از مشتغلین به
 ۶۳ این علوم
- استغفار ملاصدرا از گذراندن مقداری از سرمایه عمر در فراگیری آراء
 ۶۴ متفلسفه
- حصول مراتب بلند عرفانی بر اثر تهذیب نفس و تجرّد روح و تربیت
 ۶۷ سلوکی
- با انطباق واردات قلبیه با مصادر وحی و مبانی تشیع احتمال خطاء در
 ۷۰ آنها منتفی می‌شود
- در مکتب عرفان فقط توجّه به حضرت حقّ منظور است
 ۷۳

- کلام علامه طهرانی راجع به آقای سید علی قاضی رضوان الله علیهما ۷۵
- آقای قاضی: نَعْمَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صُوفِيًّا ۷۶
- پیدا شدن عده‌ای محتال و مکار و دنیاپرست در عرصه عرفان و تصوف ۷۷
- اطلاق صوفی به مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم انصاری
همدانی رحمة الله علیهما ۸۰
- علمائی که پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین به عرفان
گرویدند ۸۲
- ذره‌ای از علم توحید به تمام علوم عالم ماده می‌ارزد ۸۴
- کلام مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در مورد آقا سید احمد
کربلائی رحمة الله علیه ۸۶
- سیره بزرگان سیر و سلوک تا وصول به مرتبه ذات احدیت است ۸۶
- انحرافات شیخ احمد احسائی و شیخیه به نقل از آقای قاضی ۸۷
- اعتقاد مرحوم قاضی رضوان الله علیه در مورد برخی از عرفاء ۸۹
- سیر و سلوک إلی الله حقیقتی است انکارناپذیر ۹۰
- دستورالعمل عرفانی مرحوم ملاحسینقلی همدانی به شاگردان ۹۱
- دگرگون شدن رنگ چهره علامه طهرانی هنگام یاد کردن از ملاحسینقلی
همدانی ۹۶
- لزوم استاد خبیر و بصیر و از هوا گذشته ۹۶
- در مقابل استاد باید همه وجود را گذارد و نصیبی برای خود نگاه نداشت ۹۷
- أبوسعید ابوالخیر: الشیخ فی قومه کالنّبی فی أمّته ۹۹
- ویژگیهای «رسالة لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» علامه
طهرانی رضوان الله علیه ۱۰۱
- علامه طباطبائی فردی است که ملائکه بدون وضوء نام او را نمی‌برند ۱۰۲
- توصیف علامه طباطبائی به قلم علامه طهرانی رضوان الله علیهما ۱۰۳

- ۱۰۷ سلسله انتساب عرفانی علامه طباطبائی رضوان الله علیه
- ۱۰۸ نامه پر مهر و محبت علامه طباطبائی به علامه طهرانی رضوان الله علیهما
- ۱۰۹ اساتید عرفانی مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه
- ۱۱۰ جواب علامه طهرانی به آقای خوئی در لزوم سیر و سلوک
- پیوستن علامه طهرانی به عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد
- ۱۱۱ رضوان الله علیهما
- ۱۱۲ مرحوم علامه طهرانی وصی ظاهر و باطن آقای حداد بود
- نتایج مباحثات علامه طباطبائی و علامه طهرانی رضوان الله علیهما درباره
- ۱۱۳ فناء و بقاء اعیان ثابتہ
- ۱۱۵ فهارس عامه

دبیاچه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَبْعُوثِ إِلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَآلِهِ الْأَوْصِيَاءِ الْمُنتَجِبِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

ستایش ابدی و ثنای ازلی ذات واجب الوجودی را سزااست که
بسیط ماهیات امکانیه را به یمن صرافت وجود به زیور تعین و
تشخیص بیاراست، و از میان جمله کائنات تاج لقد کرمنا به پیشگاه
رفیع المنزله انسان تقدیم نمود، و او را به مظهریت تجلی ذات و
استعداد تلقی جلوه عظمی مفتخر ساخت.

درود بیکران به روان مطهر ارواح انبیاء و رسل الهی باد که
سرگشتگان وادی حیرت و گمراهان تیه ضلالت را به امداد و اناره
سبحانی به سر منزل مقصود و دائره مقام محمود هدایت و ایصال
می نمایند؛ بالأخص سید کائنات و محور حدوث و بقاء موجودات،

أبو الأکوان بفاعليته و أمّ الامکان بقابليته^۱، بشير نذير و سراج منير، خاتم انبياء، محمد بن عبدالله و اهل بيت او كه شمس طالعات و نجوم زاهرات در دو نشأه تكوين و تشريع مي باشند؛ صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.

و إني و إن كنتُ ابنَ آدمَ صورةً فلي فيه معنيّ شاهدُ بأبوتّي^۲
 راقم سطور بنده ناچيز سيد محمد محسن حسيني طهراني عفي
 الله عن جرائمه گوید:

از آنجا که رساله شريفه و گرانقدر «لبّ اللّباب در سير و سلوك أولی الألباب» تأليف عارف کامل و سالک واصل، انسان العین و عين الانسان، العالم بالله و العالم بأمر الله، سيد الفقهاء الربّانيين و سند الاولياء الالهيين، مولينا و مقتدانا، آية الله العظمى سيد محمد حسين حسيني طهراني - أفاض الله عليه شأبيب رحمته و رضوانه - که تقريرات مباحث سلوك علمي و عملي استاد الكلّ في الكلّ، فخر الحكماء المتألّهين و أسوة العلماء السالكين، سيدنا الأكرم و عمادنا

۱ - «پدر عوالم وجود از جهت و حيثيت فاعلي او، و مادر همه مخلوقات از حيثيت قبول و استعداد خود (زيرا به جهت تحقّق دو حيثيت متفاوت: يکی نزول حقيقت وجود به إضافة اشراقيه، و دوّم تشكّل آن در قوالب و ظروف متفاوته و تعين آن به تعيينات مختلفه، دو جهت و حيثيت و انتساب در كيفيت بدء و ختم مرتسم مي شود، که حيثيت اولی را به حيثيت فاعلي و دوّمی را به قابلي تعبير می کنند؛ و هر دو از وجود مبارک آن حضرت، و تحقّق آن در نفس شريف آن حضرت می باشد).»

۲ - ديوان ابن فارض، ص ۱۲۰.

الأعظم، حضرت علامه طباطبائی قدس الله سره می‌باشد دارای مزایای فریده و شاخصه‌های وحیده است (که به حق مانند او چه در لغت عرب و عجم یافت نخواهد شد، و به تصدیق اهل نظر مکتوبی بدین شیوائی و جامعیت در بیان مراتب نفس و ایمان و کیفیت سیر و سلوک الی الله و رفض بوادی عائقه و اهواء صارفه و عبور از عوالم ضلالت و غوایت و کثرات و توهمات و لزوم استمداد از تربیت و ارشاد استاد کامل در مراحل مختلفه سیر نوشته نشده است) مبتنی بر مبادی و اصول مفروغه سیر و سلوک الی الله است؛ از قبیل مقام و منزلت انسان در جایگاه خلقت عالم امکان و کیفیت سیر او به سوی کمال و فعلیت، و لزوم بعثت انبیاء و رسل الهی در تربیت نفوس مستعدّه، و کذلک ضرورت ارشاد و دستگیری استاد کامل و مهذب نفوس، و نیز ضرورت حرکت و سیر در مسیر عرفان و توحید و تولی به ولایت اهل بیت عصمت و کرامت سلام الله علیهم اجمعین، و تبری از اعداء و مخالفین ایشان باطناً و ظاهراً، و افتراق مکتب توحید با سایر مکاتب منحرفه و منعزله از واقع و حقیقت - گرچه متلون به الوان دیانت و ولایت و رسالت باشند - و علل معارضه و مقابله ناپختگان نامطلع از حقائق عالم انس؛ چنانچه فرموده‌اند:

چه داند آنکه نداند که چیست لذت عشق

از آنکه لذت عاشق ورای لذات است^۱

و بعضی از مطالب دیگر که اطلاع بر آنها مسیر حرکت سالک را روشنتر و استقامت او را در برابر عوائق و فتن بیشتر، و عزم و اراده او را در وصول به غایت و هدف اعلی راسختر خواهد نمود، و وی را در مقابله با وسوسه خناسان و تلبیس ابلسه طریق و قطاع و سراق مسیر محفوظ و مصون خواهد داشت؛ تأکید خائنین در او اثر نگذارد و او را از حرکت و صعود به عالم قدس باز ندارد، و با عزمی متین مترنم به آیه شریفه: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱ حجب عوالم کثرت را یکی پس از دیگری از هم بدرد و از مراحل ظلمات و مراتب حجب نوریه بگذرد و پا به عرصه معدن عظمت کبریائی حق بگذارد. این رساله شریفه که اصل آن به فارسی می باشد، تا کنون به لغت عربی و انگلیسی ترجمه شده است و موجب إعجاب و تحسین خوانندگان گردیده، زمینه تحوّل و تبدل جدی را در ضمیر و نفوس مستعدّه آنان پدید آورده است؛ و نیز به عنوان یک منبع تدریس در میان برخی از دانشگاههای معروف و معتبر دنیا رائج و دائر گشته است.

حقیر خود بارها آن را مطالعه نموده ام و هر بار همان طراوت و نشاط ابتدائی را در مطالعات مکرر احساس نموده ام. گوئی الفاظ و عبارات این کتاب از سوبدای دل سرگشتگان و ضمیر پویندگان حریم معبود پرده برمی دارد، و نیاز حقیقی وجدانهای پاک و ناآلوده به زخارف دنیا را در وصول به عالم توحید و کشف سلطان معرفت

۱ - سوره الأنعام (۶) ذیل آیه ۹۱.

روشن و آشکار می‌نماید. و سرّ این نکته در این است که این مفاهیم و عبارات از قلم و بنان افرادی تراوش نموده است که روح و سرّ آنان به عالم توحید و تجرّد اتّصال و بلکه اتّحاد پیدا نموده است، و هر آنچه از رقائق معانی و دقائق مبانی و ظرائف عالم انوار بر قلوب و ضمائر مطهّر و ملکوتی آنان افاضه و نزول می‌نماید، بدون تصرّف نفس اماره و دخالت اغراض دنیّه و اهواء رذیله می‌باشد؛ و لذا با فطرت و ضمیر صافی هر انسان صادق و جوینده حقیّ موافق و منطبق و همسو خواهد بود، و هیچگاه طراوت و تازگی و رُوح خود را از دست نخواهد داد، و هر چه انسان بیشتر به تحقیق و مطالعه و تدبّر در آنان پردازد، بیشتر از ادراک حقائق راقیه و انوار معرفت حقّ بهره‌مند خواهد شد؛ مانند کتب آسمانی بالأخص «قرآن کریم» و «نهج البلاغه» مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام، و روایات وارده از حضرات معصومین علیهم السّلام، و در مرتبه پس از آن کلمات و عبارات اولیای الهی همچون اشعار خواجه حافظ شیرازی و مولینا جلال الدین بلخی و ابن فارض مصری، و کتب مؤلفه فخر العرفاء الشامخین محیی الدّین عربی، و مکتوبات و رسائل سایر اولیاء و عرفای الهی رضوان الله علیهم اجمعین.

مرحوم قاضی - قدس الله سرّه - می‌فرمود:

من هشت بار کتاب «مثنوی معنوی» را مطالعه کردم، و هر بار مطلبی جدید و افاضه‌ای سواى افاضات و مدرکات مطالعات قبلی برایم حاصل می‌گشت.

اما در سایر نوشتجات این مطلب به نظر نمی‌رسد و دلیل آن هم واضح و روشن است، زیرا هر چه از بنان و بیان آنان تراوش نماید از منبعی آلوده به اغراض و سرچشمه‌ای منغمر در شهوات و تخیلات و حبّ و بغض‌ها است؛ و افراد در این مسأله دارای مراتب مختلفه هستند، و از طرفی علوم آنها تحصیلی و اکتسابی و ظاهری است، و جز ذخیره محفوظات حاصل و عائدی برایشان نخواهد داشت و خود به آنها باور و یقین نخواهند داشت.

اخیراً توفیق ترجمه کتاب به زبان فرانسه، یکی از اخلاء روحانی و برادران ایمانی را رفیق گردیده، از این ناچیز تقاضای تحریر مقدمه‌ای در توضیح برخی از مطالب فوق‌الذکر گردید؛ لذا با توجه به اهمّیت موضوع و تضارب آراء و اختلاف مسالک و مکاتب متنوع و چه بسا منحرف، و ورود اوهام و تخیلات از عده‌ای جاهل و بی‌خبر از مواهب عالم قدس و مواعد حریم انس، این بنده به ذکر پاره‌ای از مسائل و موضوعات مذکوره به عنوان مقدمه این کتاب شریف می‌پردازم، امید است که خوانندگان گرامی را مزید اطلاع و نویسنده ناچیز را ذخری لیوم الجزاء گردد.

و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إليه اُنیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَبْعُوثِ إِلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَآلِهِ الْأَوْصِيَاءِ الْمُتَّبَعِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

شکّی نیست که وجود حقیقتی است عالی و راقی که اصل و اساس جمیع حقائق متأصله از قبیل اسماء و صفات کلیّه الهی، و نیز جمله حقائق ربطیه از قبیل اسماء و صفات جزئیّه، و یا به عبارت روشن تر ماهیات موجوده در عالم اعیان و خارج است؛ و لذا فرموده اند که: حقیقت اشیاء به حیثیت رابطی آنان برمی گردد و از خود، وجود فی نفسه لافسه ندارند؛ بلکه صرفاً حیثیت آنها و اصالت آنها به جنبه ربطیت و صرف تعلق و فناء در ذات واجب الوجود برمی گردد.

خدای متعال در آیات شریفه قرآن به این مسأله تصریح تامّ فرموده است:

﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱
 «خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید (نه از روی تصادف و عبث و بدون هدف و غایت، و نه از روی تخیلات و اوهام و اعتبارات چون مصنوعات عامه مردم) به درستی که در این مطلب نشانه‌ای از حقیقت توحید در جمیع مراتب ذات و اسم و فعل برای مؤمنین می‌باشد.»

ظهور و بروز حقیقت وجود در اسماء کلیه و از آنها در جزئیات و مصادیق خارجی، موجب اتصاف آنها به همین وصف می‌گردد، و مقتضای قانون علّیت تجلّی علّت در ماهیت معلول و نتیجتاً اتصاف معلول به اوصاف علّت در مرتبه مادون و بنحو ضعیف‌تر و خفیف‌تر است. و از آنجا که خدای متعال ذات خود را به حقیقت متّصف نموده است، چنانچه در آیات بسیاری به عبارات مختلف مانند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۲ تصریح فرموده است، وجودات متدلّیه و مرتبطه به ذات خود را نیز به حقیقت و واقعیت متّصف کرده است؛ و این واقعیت و حقیقت چیزی نیست جز واقعیت و حقیقت خود او به عنوان حقیقت واحده مشککه، نه مستقله در عرض و طراز حقیقت حضرت حق.

بنابراین حقیقت و ارزش هر پدیده چه در وجود و چه در

۱- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۴۴.

۲- سوره الحج (۲۲) صدر آیه ۶۲.

مسیر رشد و تکامل خویش، به استناد او به ذات باری تعالی و اراده و مشیت او باز می‌گردد؛ و به هر مقداری که در طریق تکامل و فعلیت استعدادات به اراده و خواست و اختیار حضرت حق در کیفیت سلوک عملی نزدیکتر شویم، آن طریق و سلوک مقرب‌تر و رساننده‌تر خواهد شد.

خدای متعال در قرآن کریم رسالت همه انبیاء الهی را ارائه مسیر تجرد و توحید و بیرون آوردن از ظلمات جهل و هدایت به عالم نور و بهاء ذکر می‌کند، و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۱
در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۲

قیام به قسط یعنی قیام به حق در جمیع مراحل و اطوار حیات، چه در جنبه‌های عبادی و چه جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و خانوادگی و شخصی؛ و در این راستا است که جمیع استعدادهای انسان به منصب ظهور و فعلیت می‌رسد، و مراتب کمال یکی پس از دیگری برای او حاصل می‌شود. و اگر انسان در هر مسأله‌ای رعایت

۱ - سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

۲ - سوره الحديد (۵۷) صدر آیه ۲۵.

این نکته را ننماید و جانب حق را نگیرد و به احساسات و خواست‌های دنیوی پاسخ مثبت دهد، به همان اندازه از وصول به حق محروم و از طی مدارج کمال ممنوع خواهد شد.

پذیرش ادیان الهی بر اساس نزول از جانب حق تعالی است. دینی که ساخته و پرداخته بشر است ارزش و بهای آن به مقدار همان مرتبه بشری و ممزوج با توهمات و تخیلات است، که دائماً دستخوش تغییر و اصلاح و تعدیل خواهد بود؛ و لذا می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنَ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱

حقانیت یک شریعت بواسطه انتساب او به عالم غیب است و بس؛ و اگر این رابطه روزی قطع شود حجیت و حقانیت او هم از بین خواهد رفت، و از مرتبه الهیت به یک سنت گذشته و عادت پیشینه مبدل خواهد شد؛ مانند نظامهای حاکم بر سازمانها و امور کشوری که با تغییر ساختار حکومتی، بر آن نظام مهر بطلان زده خواهد شد و به دست تاریخ سپرده می‌شود.

لذا مسأله نسخ یکی از مسائل حیاتی در ادیان گذشته الهی بوده است. شریعت‌های گذشته الهی با وجود انتساب آنها به عالم غیب و برخورداری از حجیت و تنجز و الزام در زمان خود، با ورود شریعت جدید از درجه اعتبار ساقط، و بقاء بر آن موجب سخط و غضب خداوند و عدم رضایت او بدان خواهد شد.

۱ - سوره النساء (۴) ذیل آیه ۸۲.

در آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾^۱

در حالیکه در بسیاری از آیات، جمیع شرایع گذشته و انبیاء الهی را خدای متعال به خود منتسب نموده، مهر و امضای صحت و اتقان را بر پرونده ایشان ثبت نموده است.

در آیه دیگر خطاب به رسول خدا می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ أَهْدَىٰ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^۲

در این آیه شریفه صریحاً خدای متعال بندگانش را از گرایش به ادیان ماضیه الهیه و متابعت از کیش و آئین گذشتگان برحذر داشته، و با عبارت بسیار شدید اللحن خروج از دائره ولایت و نصرت پروردگار، بر خطیر بودن مطلب هشدار می‌دهد.

مسأله وحدت ادیان تا آنجا که به جنبه ارتباط و تعلق آنان به عالم غیب مربوط می‌شود مورد قبول و امضاء می‌باشد؛ چنانچه در آیات شریفه به این معنا تصریح شده است. و اما اگر مقصود نفوذ و الزام و حجیت و حقانیت و جنبه مقریبت و ایصال به مراتب کمال انسان است، قطعاً مردود و باطل خواهد بود.

۱ - سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵.

۲ - سوره البقرة (۲) آیه ۱۲۰.

چگونه متصور است شریعتی ممضای حضرت حق باشد درحالیکه خود اقدام به نسخ آن نموده و رسولش را از گرایش به آن برحذر داشته است! احترام به ادیان الهی و تقدیس پیامبران و انبیاء گرام بجای خود، و متابعت از شریعت اسلام و عدم قبول احکام متخالفه با آنان بجای خود؛ و اینست معنای تسلیم و اسلام.

ولذا می‌بینیم خدای متعال از افرادی که بر اساس جهل به حقانیت شریعت اسلام، لیکن از روی صدق و صفای ضمیر، بدون جهت عناد و غرض متعبد به ادیان الهی گشته‌اند، و شرایع گذشته را منهج و ممشای اعتقاد و عمل خود قرار داده‌اند به نیکی یاد نموده، آنان را بر این روش و طریق مدح و ستایش نموده است؛ و به آنان از جنبه استضعاف نگریسته، مأجور و از جمله سعادت‌مندان به شمار می‌آورد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّٰدِقِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ءَآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

زیرا نظام عالم غیب بر اساس حق است؛ و کسی که از روی استضعاف بدون تقصیر بواسطه امور و قضایای دنیوی و تربیتی نتوانسته به حقیقت و واقع برسد تقصیری متوجه او نخواهد بود، و خدای متعال با او همان سرنوشتی را خواهد داشت که با افراد مؤمن و

۱ - سوره البقرة (۲) آیه ۶۲.

متدین به مذهب و آئین حق و شریعت اسلام روا می‌دارد. بر اساس مطالب گذشته، حرکت غائی انسان در نظام تکوین و تشریح به سمت و سوی کمال مطلق است؛ و از آنجا که ذات اقدس حق نهایت جمیع کمالات و اصل کلیه ارزشها و تراوشات حقیقت وجود است، معرفت ذات پروردگار منتهای جمیع مراتب کمال و فعلیت‌های انسانی خواهد بود.

بنابراین هر مکتبی که انسان را به این نقطه غائی و مقصد آسنی هدایت نماید کامل، و اگر به مراتب مادون از صفات و اسماء و آثار ذات ارجاع دهد در هویت خویش ناقص و ناتمام خواهد بود. رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم با تکمیل بعثت انبیاء گذشته، به فرموده خویش: *بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ*^۱ نه تنها با تأیید و امضای ادیان گذشته الهی عملاً خود را در همان مسیر و ممشای توحیدی آنان به جهانیان معرفی و ابراز نمود، چنانچه در آیه شریفه می‌فرماید: *«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»*^۲، بلکه با اظهار مبانی بسیار عالی‌تر و راقی‌تر در مراتب توحید و تربیت نفوس بر اساس آن مبانی راقیه، قولاً و فعلاً هویت متکامله ادیان الهی را به آخرین نقطه از قله رفیع معرفت و شناخت ذات حضرت حق متصل ساخت.

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲، باب ۵۹: الخوف و الرجاء و حسن الظن بالله تعالی.

۲- سوره الأنعام (۶) آیه ۱۶۱.

در ادیان ماضیه بالاترین مرتبه تکاملی برای انسان وصول به حقیقت کلمه مبارکه لا إله إلا الله بوده است. وصول به این مرحله با فنای در اسماء و صفات نیز میسر است؛ زیرا مفهوم این کلمه طیبیه نفی هر گونه تأثیر و سببیت در عالم اسباب و مسببات، و حصر حقیقت مؤثر واحد در عالم وجود، و طبعاً نفی هر گونه عبودیتی در قبال عبودیت حضرت احدیت می‌باشد.

اما در مکتب اسلام شعار، از مرتبه و مرحله لا إله إلا الله فراتر رفته، و با اعلان کلمه مبارکه الله اکبر به آخرین نقطه رفیعه معرفت که بواسطه فنای ذات سالک در ذات حضرت حق حاصل می‌شود دست یافته است.

ادراک سالک واصل در ادیان گذشته به معنای فنای ذاتی نبوده است، بلکه با وصول به حقیقت و مفهوم لا إله إلا الله خدای متعال را متصف به مَحْضُوت در عبودیت و انحصار در تأثیر و علّیت و ارجاع تمام آثار وجود به ذات اقدس حق که لازمه توحید صفاتی و افعالی است می‌نماید؛ اما در مرتبه الله اکبر دیگر تعینی وجود ندارد تا ادراک این معانی را بنماید. در آنجا تعین، تعین ذات اقدس حق است، و ادراک سالک واصل، نفس ادراک و علم حضوری حضرت حق خواهد بود؛ و هر کلام و فعلی که از شخص کامل در این مرتبه صادر شود، نفس کلام و فعل و اراده و مشیت خدای سبحان است. و این مقام همان مقام صلوح است که در قرآن کریم به آن اشارت شده است. لازم به تذکر است که صلوح در قرآن مجید به دو رتبه از مراتب

کمال و معرفت اطلاق شده است. در رتبه اول چنانچه درباره انبیاء و رسل الهی گذشت، مقصود همان وصول به مقام و حقیقت توحید در مرحله لا إله إلا الله است، و در این مرتبه همه انبیاء الهی به این مقام رسیده‌اند؛ و اما در رتبه دوم به بعضی از آنان مانند حضرت ابراهیم علیه السلام در آخرت وعده داده شده است: ﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱.

و این مقام اختصاص به رسول گرامی اسلام و اهل بیت معصومین او و اولیای الهی در شریعت محمدیه دارد، که با پیروی از دستورات راستین اسلام و همّت عالی و اخلاص عمل و صدق نیت، یکی پس از دیگری از قله رفیعه عوالم معنا صعود نموده، تا بالآخره در مقام منبع توحید ذاتی از همه شوائب کثرت در گذشته، و نه تنها با ادراک حقیقت توحید افعالی و صفاتی و اسمائی، بلکه با محو ذات و انحاء در حقیقت وجود بالصرافه حضرت حق، هیچ ردّ پائی از تعین و تشخیص برای خود باقی نگذارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره عرض می‌نماید:

وَأَنْرَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ
حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ
قُدْسِكَ.^۲

۱ - سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۳۰.

۲ - بحار الأنوار، ج ۹۱ ص ۹۸، باب ۳۲: أدعية المناجاة؛ مناجاة الشعبانية.

وصول سالک را به این درجه از معرفت که شهود ذات خود در شهود ذات اقدس حق است نه جدای از آن، عرفان می‌نامند. در مکتب اسلام از آنجا که عرفان به حق بدون متابعت از دستورات شریعت و اطاعت از اوامر و نواهی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محال و ممتنع می‌باشد، سالک إلی الله برای وصول به این درجه باید تمام سعی و اهتمام خود را بر رعایت موازین و احکام شرع مقدس مو به مو نموده، ذره‌ای از انجام فرائض و تکالیف مأثوره کوتاهی ننماید. بدیهی است به هر مقدار که نسبت به اتیان تکالیف مسامحه و اهمال نماید، به همان مقدار از نصیب مراتب فعلیت و نتایج استعدادات کمالی خود را محروم نموده است.

توضیح اینکه: شکی نیست که خدای متعال به مقتضای حکمت بالغه خود، خلقت و تکون انسان را بر اساس علت غائیة و هدف خاصی که همان تبلور و ظهور حقیقت مخفیة ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ می‌باشد تحقق بخشیده است؛ و قطعاً برای وصول به این مقصد، راه و روشی خاص را که موجب فعلیت و بروز استعدادهای منظویه در نفس و سرشت آدمی است معین فرموده است، که از آن به شریعت و دین تعبیر می‌شود؛ و از آنجا که امر عبث و لغو در مقام اراده و مشیت حضرت حق جایی ندارد، پس قطعاً باید برای تک تک احکام و تکالیف در تربیت نفوس و فعلیت استعدادات جایگاه و ضرورت

۱ - سوره الحجر (۱۵) قسمتی از آیه ۲۹.

خاصّ به خود را مدّ نظر داشته باشد، و اهمال در این مسأله موجب نقصان و خلأ ناشی از علیّت در فعلیّت و مقدّمه موصله به کمال مطلوب خواهد بود.

و لذا بزرگان از عرفای الهی و اولیاء حقّ فرموده‌اند: بدون رعایت دقیق جمیع موازین شرع و اتیان تکالیف وارده بنحو اتمّ، وصول به مرتبه عرفان و ادراک حقیقت توحید محال خواهد بود؛ و این مطلب کاملاً با شواهد و قرائن تاریخی منطبق می‌باشد.

و لذا می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های منحرف اسلامی، چه در اهل سنت و عامّه و چه در شیعه با اختلاف در مراتب اعتقادی، در وسوسه شیطان گرفتار آمده، و با ادعای راهیابی به حقیقت و باطن دست از رعایت عمل به موازین و احکام شرع شسته‌اند و خود را بی‌نیاز از انجام تکالیف پنداشته، آن را برای افراد مبتدی و ناآگاه به امور باطنی لازم می‌دانند، مانند اسماعیلیّه و غیره از طوائف مختلف صوفیه و منتحلین به معرفت حقّ؛ درحالیکه تمام این مطالب جز فرار از تکلیف و بی‌بند و باری و لا اُبالی‌گری چیز دیگری نیست.

توجه به عالم معنا و التفات به باطن و حقیقت عالم خلق که امروزه اذهان جمعی کثیر از مردم دنیا را به خود معطوف داشته است، با آنچه که سایر فرق ضالّه برای سرپوشی بر هوسرانیها و عیاشیها و ضلالت‌های خود در صدد اثبات آن می‌باشند تفاوت کلی و جوهری دارد.

دنیای امروز با تجربه طولانی ماده‌گرائی و کثرت‌گرائی به ادراک

پوچی و وهمی این مکتب و روش رسیده، و سر خورده از متابعت مکاتب الحادی و مادی، نیاز فطری و جیلی خود را در وصول به هدفی فراتر از عالم ماده و تجربه دنیوی جستجو می‌کند. حقیقتی که بتواند وجدان تشنه و سرگشته او را سیراب نماید، و او را از سردرگمی و گیجی و تشنّت و اضطراب به در آورد.

امروزه بشر به این نکته رسیده است که گرچه با پیشرفت علوم و فنون مادی تا حدودی توانسته است رفاه دنیوی و لذّات نفسانی را برای او حاصل نماید، اما بهیچوجه نتوانسته است ذره‌ای از مرتبه و حقیقت عقلانی او را به سمت و سوی خود جلب نماید.

ترقیات علمی و پیشرفت تکنولوژی و کشف اسرار عناصر مادی فقط و فقط در راستای ترفیع حیات دنیوی او بکار گرفته شده است و زندگی مادی را برای او مرفه‌تر نموده است، و نیل به شهوات و هوسهای حیوانی را هر چه وقیح‌تر و زشت‌تر برای او فراهم آورده است، نه بیشتر.

امروزه انسان از خود سؤال می‌کند: این ترقّی و تکامل تکنولوژی چه دستاوردی جهت اصلاح نفس و تزکیه روح و تحصیل آرامش برای او به ارمغان آورده است؟ آیا تمدن امروز تحوّلی در نگرش انسان به ارزشهای معنوی و معیارهای روابط اجتماعی ایجاد نموده است؟ آیا صعود بشر به قله رفیعه علوم و فنون دنیوی موجب تکامل قوای عاقله و حاکمیت فطرت و وجدان او در امور شخصی و اجتماعی او شده است؟ و آیا قضاوت او درباره انحطاط اخلاقی و

بربریت قرون وسطی و قتل نفوس ابریاء و بی‌گناهان و هتک نوامیس در سایه زر و زور و تزویر به همان زمان خاتمه یافته است؟ یا اینکه با کمال شرمندگی و هزار بار تأسّف باید قضاوت خود را نسبت به فجایع و مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توخس حیوانی و مسخ روح و نفس انسانی و وصول به نهایت درجه شقاوت و قساوت از سر گیرد، و به روان ظلمانی و کثیف ظالمان تاریخ گذشته درود بفرستد! حال باید سؤال نمود که ریشه مسأله در کجاست؟ و چرا تکامل بشر در این فنون دردی از مشکلات روحی و ناهنجاریهای نفسانی و تعدّیات او را دوا ننموده است؟ و پیوسته در منجلاب انانیت‌ها و استبداد دست و پا می‌زند، و در باتلاق شهوات و انحرافات بیشتر فرو می‌رود؟ و چرا اینگونه است که با ظهور هر اکتشاف و بروز هر اختراع بجای توجه به اصول متعالی بشری و استفاده عقلانی، آن را به خدمت خودکامگی‌ها و مفسد اخلاقی و تعدّیات خود می‌گیرد؟

پاسخ این مسأله اینست:

وجود انسان آمیخته‌ای است از صفات و ملکات و غرائز فطری و روحانی از یک طرف، و از طرف دیگر غرائز شهوانی و هواهای نفسانی، که مجموع آنها با توجه به اختیار و اراده انسان در مقام عمل، او را برای رسیدن به مقام فعلیت و کمال مساعدت و ملازمت می‌نماید؛ بخلاف خلقت ملائکه که فقط جنبه عقلانی و ملکات فاضله در آنها قرار داده شده، و از این جهت انجام فعل قبیح از آنان متمسّی نخواهد شد.

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئُرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱

توجه به جهات شهوانی و غرائز نفسانی موجب غفلت و نسیان انسان از بُعد معنوی صفات ملکوتی و فطری خواهد شد.

ضرورت رعایت غرائز نفسانی صرفاً برای گذران حیات دنیوی در راستای اِکمال قوای عقلانی و روحی او باید قرار گیرد، و در حدّ اعتدال و کیفیت منطقی و عقلانی باید واقع شود. افراط در این جهت موجب ازدیاد این غرائز و لجام گسیختگی آنان شده، و در نتیجه تعطیل قوا و غرائز روحانی و فطری انسان را باعث خواهد شد؛ و این مسأله هیچ تفاوت و اختلافی را در تاریخ گذشته و حال نمی‌پذیرد. و اگر وسائل و آلات وصول به این اهداف و مقاصد شوم برای او در هر عصر و مکانی فراهم شود، به میزان شقاوت و تمایل به انحراف و رسوخ صفات پلید در نفس او، نسبت به آن اقدام خواهد نمود و از هیچ کوششی مضایقه نخواهد ورزید.

و لذا می‌بینیم که ترقی بشر در عصر صنعت و علم نه تنها او را به سمت معنویات و اکتساب فضائل سوق نداده است، بلکه بستر فساد و زمینه انحرافات را هر چه بیشتر برای او فراهم نموده است؛ و تا حرکت و سیر او به همین منوال است، هر روز بیش از پیش در این مهلکه گرفتار خواهد شد.

مسأله توجه به معنویات و گرایش به مسائل روحی و باطنی که امروزه در میان ملل مختلف بوجود آمده است، ناشی از همین

۱ - سوره الانبیاء (۲۱) ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷.

سرخوردگی و شکست مکتب مادی در تحصیل آرامش روحی و سکون خاطر و ضمیر بشر می‌باشد؛ شکستی بس سهمناک و یاسی بس هولناک! معنویت^۱ و توجه به حقیقت و ذات و ملکات روحانی و فاضله انسان، بدون تقید به قیودی خاص و حدودی مشخص، پدیده‌ای است که پس از گذران تجربه‌ای طولانی و بسی دردناک از توغّل در کثرات و عوالم ماده و هوسرانی برای بشر حاصل شده است؛ پدیده‌ای به دور از دخل و تصرفات بشری و اعمال سلیقه‌های نفسانی و آلودگی خرافات و عقائد پوچ و واهی راه یافته در ادیان گذشته الهی، پدیده‌ای بر پایه نیاز وجدان و ضمیر آشفته انسان به سرچشمه امید و حیات و نجات از منجلاب جهل و بدبختی و تشّت، پدیده‌ای بر اساس منطق و عقل و حقیقت بی‌مرز و حدّ لایتناهی، پدیده‌ای بر اساس حریت و اختیار در تصمیم و کیفیت سرنوشت، پدیده‌ای بر پایه تجربه تلخ نیرنگها و تزویرها و خودمحوریها که دامن بسیاری از مکاتب الهی و ادیان گذشته و صاحبان و متولیان آن را ملوث و آلوده نموده است، پدیده‌ای بر پایه قیاس مبانی و ارزشهای ملکوتی ادیان راستین الهی با آنچه متصدیان و داعیان آن مکاتب و ادیان تا به حال مطرح نموده‌اند، پدیده‌ای بر اساس جنگ و ستیز قوای ملکوتی و عاقله با جنود شیطان در هر لباس و در هر موقعیت، و بالأخره پدیده‌ای بر اساس نور باطن و صفای ضمیر که ودیعه‌ای است الهی در نفوس بشریت بسوی کمال مطلق و بهاء اتم.

گرایش به عالم معنا نه تنها در میان پیروان ادیان گذشته چون یهود و نصاری و سایر ملل و نحل، حتی غیر معتقدین به هیچ مرام و مکتبی رواج یافته است، بلکه این مسأله به طرز شگفت‌آوری در میان مسلمین، چه از عامه و چه از شیعه به ظهور پیوسته است. التفات و توجه تام متصدیان و زمامداران شرع صرفاً به رعایت ظاهری احکام و تکالیف، و عدم عنایت به حقیقت و اصل و محور شریعت که همان عرفان الهی و ظهور تجلی توحید در نفس سالک إلى الله، و بلکه رد و رفض و انکار این حقائق متعالیه توسط بسیاری از علماء و فقهای تاریخ، موجب ظهور و بروز نیاز واقعی و فطری مسلمین به سوی ادراک حقائق توحیدی و معارف ربوبی بنحو شهود و علم حضوری و وجدانی گردیده است.

توجه به معنویت و گرایش به حقائق ماوراء ماده و عالم طبع گرچه به عنوان حرکتی ممدوح بسمت ارزشها و کمالات روحی و معنوی می‌باشد، و از این نقطه نظر حائز اهمیت و دقت است، ولی باید توجه داشت که همانطور که انسان از حیثیت وجودی دارای مراتب ماده و صورت و معنا و تجرد تام می‌باشد، سیر صعودی او و ارتقاء به عالم معنا نیز به همین کیفیت و سیر می‌باشد.

امروزه به هر مرتبه از مراتب روحی و نفسی انسان، عالم معنا و باطن و حقیقت گفته می‌شود؛ مثلاً افرادی که از حوادث و پدیده‌های آینده خبر می‌دهند - گرچه صحیح باشد - از نظر مردم و عوام به اوصاف ملکوتی و کمالات تجردی متصف می‌گردند، و رتبه آنان مافوق

مراتب بشری و ممتاز از سایرین قرار داده می‌شود. و یا افرادی که به انجام امور غیر عادی دست می‌زنند، در دیدگاه مردم عوام به قدرتی مافوق بشری و مرحله‌ای عالی از عوالم وجود دست یافته‌اند؛ درحالی‌که تمام این امور و افعال خارق عادت از دیدگاه اهل فنّ و توحید و صاحبان کمالات عالیه پیشیزی ارزش ندارد و بازیچه‌ای بیش نیست. زیرا نفس بواسطه ریاضات و مراقبات ویژه‌ای می‌تواند به اینگونه فعلیت‌ها که در مرتبه مثال متصل خود قرار دارد دست یابد، مانند خوابی که فردی می‌بیند و حوادثی برای او منکشف می‌شود؛ و چه بسا وصول به این مطالب از طریق غیر صحیح و خلاف رضای الهی صورت پذیرد. و چه بسیارند افرادی که به هیچ شریعت از شرایع الهی معتقد نمی‌باشند، ولی بواسطه اعمال برخی ریاضات و مجاهدتهای نفسانی توانسته‌اند نفس خود را قدری قوت بخشند، و بواسطه تسخیر و سیطره اجمالی بر عالم مثال، ماده را در تصرف و انقیاد خود درآورند. اطلاع بر برخی مغیبات و احضار اشیاء مخفیّه و حرکت بطور غیر متعارف و تصرف در اذهان و نفوس مردم عوام و انجام امور غیر عادی، مسائلی است که هم از ملتزمین به شرایع الهی متمسّی می‌شود و هم از بت پرستان و گاوپرستان و سایر فرق ضالّه و رابطین با شیاطین و اجنه و نفوس خبیثه.

بنابراین باید بسیار دقت نمود که مقصود و منظور مکاتب مختلفه دنیا، در دعوت به سمت معنویّت و باطن انسان و عالم ماوراء طبیعت، چه نوع مقصد و غایتی است، و چه هدفی را در پشت این مفهوم زیبا و کلام دلنشین دنبال می‌کنند؟ آیا صرف دستیابی به چنین اموری فضیلتی

برای انسان محسوب می‌شود؟ فضیلتی که اعتبار ارزش و جذابیّت آن فقط تا هنگام مرگ برای انسان باقی می‌ماند، و با خروج روح از بدن تمامی آنان به دست فناء و نابودی و بوتّه نسیان سپرده می‌شود.

نکته قابل دقت اینجاست که نفس بشر بنحو عموم بواسطه تعلّق به عالم طبع و ابتعاد از عوالم معنا، همچنان که لذّات و مشتیهات نفسانی را در تحصیل به مادیات و امور دنیوی، اعمّ از مأکولات و مشروبات و البسه و مساکن و مراکب و ریاسات و سایر اینها می‌داند و برای وصول به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، همینطور وصول به لذّات معنوی را در دائره حواسّ صوری و برزخی و امور غیر عادی مشاهده می‌کند؛ من باب مثال:

اگر مشاهده کنند فردی ماری را با افسون به دست گیرد همه به دور او جمع می‌شوند؛ ولیکن چنانچه فردی به مقدار ده دقیقه بخواهد حقیقتی از حقائق عالم وجود و توحید را بیان کند، چند نفر بیشتر به او توجه نمی‌کنند و همه از دور او پراکنده می‌شوند.

این مثال کمترین و کوچکترین نمونه‌ای است از امور غیر متعارف، تا چه رسد به مسائل و حوادث بالاتر و چشمگیرتر از اخبار امور خفیه و تصرّفات در امور مادی و طیّ الارض، که تمامی این امور به حواسّ برزخی و مثالی انسان بازگشت می‌نمایند؛ و بین اینها و عوالم عرفان و توحید و کشف حجابهای نفسانی از زمین تا آسمان فاصله است.

و لذا مشاهده می‌شود که این دسته از افراد در میان مردم از جاهت و ارزش خاصی برخوردارند، و اطراف آنان را از توده‌های

مختلف مردم، چه عامی و چه تحصیل کرده‌گانشان، بیشتر از اهل توحید و معرفت دربرگرفته‌اند، و حضور صحبت آنان برای عوام از جذابیت بیشتری برخوردار است.

متأسفانه اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانه امروز بر این دسته از افراد اطلاق می‌شود، و گویا شناخت و وصول به کُنه عالم هستی فقط در این اشخاص منحصر می‌گردد؛ و اگر عارفی بخواهد اسمی و رسمی از خود بجای بگذارد و توجه اشخاص را بسوی حقیقت وجود معطوف نماید، چاره‌ای جز بروز و ظهور پاره‌ای از این امور ندارد.

مرحوم والد ما، عارف کامل و سالک واصل، علامه طهرانی - رضوان الله علیه - از جمله معدودترین عرفائی بود که ظهور و بروز این گونه از خوارق عادات در ایشان به ندرت دیده شده است؛ و تمام سعی و همت او در طول حیات توجه و توجیه شاگردان و عموم افراد به سمت معرفت حق و وصول به اسرار عالم توحید و تجرد و ولایت بود. ولیکن مع ذلک کله، هنوز اشخاصی که امروزه درصدد تعریف و تمجید از شخصیت استثنائی این بزرگ‌مرد بر می‌آیند، به دنبال بازگو کردن امور غیر عادی او در زمان حیات هستند، و گویا بدون صدور این حوادث از ایشان، مقام و منزلتی برای ایشان چندان باقی نمی‌ماند!

و این فرهنگ غلط پیوسته از دیر زمان تا کنون در بین جوامع مختلف علمی و عرفی وجود داشته و دارد. بلی در بعضی موارد بنا به مصالح و مقتضیاتی، خود عارف الهی صلاح را در ابراز پاره‌ای از این امور مشاهده می‌کند. چنانچه معجزه انبیای الهی بر این محور و مقصد

استوار بوده است؛ اما نه اینکه مقصد و غایت رسالت پیامبران و حجج الهی رسیدن به این نقطه و هدف بوده باشد.

از اینجاست که میزان تکامل و فعلیت مراتب وجودی عرفای الهی به مقدار ظهور و صدور خوارق عادات بستگی خواهد داشت.

مرحوم علامه طهرانی - قدس الله سره - بارها می فرمودند:

هر فرد که ظهور این امور از او بیشتر باشد، حظّ و نصیب او از معرفت و ادراک عوالم توحید کمتر است، و هر کسی که سعه وجودی او بیشتر و میزان تحقّق مراتب اسماء و صفات الهی در وجود او افزون تر باشد، بروزات و ظهور این امور از او کمتر خواهد بود؛ زیرا مقصد اهل معرفت و توحید، عرفان حضرت حقّ است، و این مهمّ با این امور حاصل نخواهد شد.

و لذا برای حرکت دادن مردم بسوی این هدف عالی کمتر از این امور برای آنان آشکار می نمایند، تا ذهن و نفس آنان به این مسائل خو نگیرد و در دام حواسّ باطنی و صور برزخی گرفتار نگردند.

و اما آنان که از معرفت حق و ادراک توحید پروردگار عاجز و ناتوان مانده اند، و دست خود را از وصول بدان ذروه غلیبا کوتاه و پای خود را لنگ می یابند، برای توجّه عوامّ بسمت خود چاره ای جز ابراز اینگونه امور از خود نخواهند داشت؛ و اینست فرق بین مکتب عرفان و سایر مکاتب، گرچه سمت و سوی آنان عوالم ماوراء ماده و طبع بوده باشد.

خدای متعال با ودیعه صفات و غرائز ارزشمند و معنوی در فطرت انسان، راه او را به سوی حقیقت و متابعت از حقّ و پیروی از منطق عقل در هر حادثه و موقعیتی گشوده است؛ و جستجوی معرفت

و حسّ یافتن کمال و وصول به عالم قدس و سکونت و اطمینان را در جبّلت و سرشت او قرار داده است؛ و هیچ عاملی را یارای آن نیست که بتواند با وسوسه و وسائل مختلف او را از پیروی عقل و فطرت باز دارد، و این مسیر معرفت و تکامل را بر او مسدود نماید، و او را از فیوضات و الطاف الهی محروم نماید. و اگر بواسطه القاء شبهات چند صباحی دچار وسوسه نفس و انحراف در سیر گردیده باشد، روزی خواهد رسید که با نوای ملکوتی وجدان و فطرت از خواب غفلت بیدار شود و پرده از چهره وسوسه‌انگیزان بردارد، و راه بسوی حقیقت و عرفان الهی را با چشم باز و همّتی عالی و ثباتی متین پیماید.

برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است

مرا فتاده دل از ره تو را چه افتاده است

به کام تا نرساند مرا لبش چون نای

نصیحت همه عالم به گوش من باد است^۱

عدم توجه به تکالیف الهی و پیمودن سیر لا اَبالی‌گری - همچنان که ذکر شد - صرفاً برای توجیه شهوات و هوس‌های نفسانی در این دنیای دنیّ مطرح می‌شود. چنانکه در برخی از فرقه‌های صوفیه و غیره دیده می‌شود؛ چنانچه این مسأله حتّی در غیر این فرقه‌ها بدون این توجیه و تأویل نیز دیده می‌شود، و چه بسا افرادی از اهل علم و درایت که نه تنها خود توجهی به تکالیف و وظائف ننموده، بلکه با کیفیت

۱ - دیوان حافظ شیرازی، ص ۲۸.

رفتار خود در میان عوام موجب انحراف آنان و ایجاد یأس و بدبینی نسبت به مسائل معنوی و ارزشهای متعالی شریعت الهی می‌شوند. در مقابل این افراد، اشخاصی که تمام همّت و هدف خود را در توجّه به ظاهر احکام و رعایت انجام تکالیف بدون توجّه به باطن آنها نموده، هر گونه حقیقت و واقعیتی را ورای این تکلیف و وظیفه انکار می‌نمایند نیز سخت در اشتباه و غفلت بسر می‌برند؛ توجّه به ظاهر احکام بدون لحاظ حقیقت و واقعیتی که جنبه علی نسبت به آن دارد مانند پرداختن به پوست و به دور انداختن مغز و میوه است. کسانی که معرفت الهی و عرفان به حقّ را که نتیجه و هدف غائی اعمال و تکالیف ظاهری است انکار می‌نمایند، و صرفاً به جنبه اسقاط تکلیف و برائت ذمه ظاهری بسنده می‌نمایند، و مرتبه بسیار نازل از نعمتهای الهی را در بهشت خواستارند، باید بدانند که دچار خسارت و ورشکستگی عظیمی شده‌اند و کیمیای سعادت و فلاح ابدی را با خر مهره‌ای بس بی‌ارزش و بی‌مقدار معاوضه نموده‌اند.

زاهد از تو حور می‌خواهد قصورش بین

به جنت می‌گریزد از درت یا رب شعورش بین

* * *

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست

اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است^۱

* * *

۱ - دیوان حافظ شیرازی، ص ۲۸.

فکر بهشت و حورى و غلمان کجا کند

دل‌داده عاشقى که نگارش برابر است

همچنان که عدم توجه به تکالیف الهی موجب سخط و غضب و دورباش پروردگار و محرومیت از فیوضات معنوی می‌گردد، عدم توجه به حیثیت معنوی و تکاملی احکام شریعت، که همان عرفان حقیقی حضرت حق متعال است موجب از دست رفتن استعدادات و سرمایه وجودی انسان جهت نیل به مراتب فعلیت و کمال و بی‌حاصلی سرمایه عمر و نعمت حیات خواهد بود. و لذا مشاهده می‌شود که فطرت و وجدان بشر با کنار زدن و زیر پا قرار دادن همه موانع و پدیده‌های صارفه از توجه به معنویت، چه رفاه دنیوی و تکامل تکنولوژی و ترقی علوم مادی و اجتماعی، و چه آلودگی ادیان به خرافات و وساوس نفسانی و شیطانی در همه آنان از مکاتب الحاد و مادیگری، و چه ادیان الهی اعم از یهودیت و نصرانیت و اسلام، و چه غیر الهی آنان گم‌شده خود را در جستجوی عالم سکونت و اطمینان و تکامل نفس و عرفان الهی پی‌گیری می‌نماید، و با عقل فطری و ضمیر مرتبط با عالم معنی در راه معرفت شهودی و احساس قلبی و وجدانی عالم وجود گام می‌سپارد.

در این راستا هر مسیر و راهی که بتواند در محدوده وجودی خود راهی بسوی این هدف غائی باز نماید و نصیبی از آن سرچشمه معرفت و ادراک تحصیل نماید، قطعاً از اتّصاف به حجّیت و دلالت برخوردار و انسان ملزم به متابعت و انقیاد از آن می‌باشد؛ و هر تکلیفی که در

راستای این مقصود قرار گیرد از نظر شارع ممضی، و هر عملی که موجب بُعد انسان از وصول به این غایت گردد ممنوع خواهد بود. حجیت عقل بر اساس براهین منطقی به همین ملاک باز می‌گردد. عقل به عنوان ودیعه‌ای الهی که موجب تشخیص حق از باطل و واقعیت از مجاز و اصل از اعتبارات در فطرت و سرشت انسان قرار داده شده است، سیر حرکت انسان را بسوی عالم حقائق و معرفت و کمال روشن و واضح می‌نماید؛ انسان بدون قوه عاقله هیچ تفاوتی با حیوانات ندارد، و لازمه فصل حقیقی انسان وجود مقوله عقل در ذات و سرشت او است. حرکت در مسیر اعتدال در همه ابعاد، چه شخصی و چه اجتماعی و چه الهی، بدون بهره‌گیری از قوای عاقله امری محال و غیر ممکن است. جامعه‌ای که بدون توجه به این موهبت الهی امور خود را نظام می‌بخشد، جامعه‌ای حیوانی و از انسانیت به دور خواهد بود. در جمیع کتب آسمانی بالخصوص قرآن کریم با تأکید به این مسئله حیاتی توجه امت را به سوی تعالی و متابعت از اوامر الهی جلب می‌نمایند؛ چنانچه در اصل اثبات صانع می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءِاهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱،

و یا آیه شریفه: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲،

۱ - سوره الانبیاء (۲۲) صدر آیه ۲۲.

۲ - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰.

و یا آیه: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱.
و نیز درباره حجیت قرآن و انتساب آن به پروردگار می‌فرماید:
﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۲،
و نیز آیه: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۳،
و نیز آیه: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۴.
و نیز در آیات کثیره‌ای که با عبارت: ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾^۵،
و یا: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۶،
و یا عبارت: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۷، و امثال آن که عقل به
عنوان شاخص حقّ و تعیین‌کننده سیر حرکت و إتجاه انسان به سمت
رشد و تعالی مطرح شده است.
و بطور کلی بدون عنایت عقل، اصل حرکت در مسیر اعتدال
ممتنع، و حجیت کلام انبیاء الهی و پیامبران نیز مفهومی نخواهد
داشت؛ زیرا اثبات حجیت بواسطه برهان عقلی صورت می‌پذیرد، و

۱ - سوره لقمان (۳۱) صدر آیه ۲۵.

۲ - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۸.

۳ - سوره النساء (۴) آیه ۸۲.

۴ - سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴.

۵ - سوره یس (۳۶) ذیل آیه ۶۸.

۶ - سوره الزمر (۳۹) قسمتی از آیه ۹.

۷ - سوره الروم (۳۰) ذیل آیه ۲۱.

چنانچه این مسأله مخدوش گردد هیچ توجیهی برای ارسال رسل و انزال کتب نخواهد بود.

پیامبران الهی به عنوان عقل منفصل، با اتصال به عالم غیب جهت رشد و شکوفائی و فعلیت مراتب نهفته در عقل انسان بسوی مردم مبعوث گردیده‌اند، و عقل با توسل به براهین منطقی زائیده از حقیقت جوهری خود، متابعت و انقیاد از آنان را لازم و مخالفت با آنان را حرام می‌داند؛ و به هر میزان که انسان با استناد به این مسأله در راستای اطاعت از این عقول منفصله قدم بردارد بر مراتب فعلیت و رشد عقلانی خود می‌افزاید، تا حدی که خود با الحاق و اتحاد به عالم عقول مستقیماً از نفس جوهری آن مستنیر و ملهم خواهد شد؛ چنانچه در این موضوع روایتی بسیار عجیب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید:

لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَإِخْلَاصِ
عَمَلِهِ وَعَلَانِيَتِهِ وَبُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ.^۱

این مرحله همان اتصال و اتحاد عقل جزئی و ناپخته به عقل کلی و استناره از عالم قدس و مشیت است.

موسی بن جعفر علیهما السلام امام هفتم شیعه درباره این موهبت

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۴۳، باب ۱۵، باب نوادر ما يتعلق بأبواب صفات القاضي و ما يجوز أن يقضى به؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۰، باب ۱۶: النهی عن القول بغير علم و الإفتاء بالرأی و بیان شرائطه، به نقل از مصباح الشریعة.

و ودیعه الهی و میزان اهمیّت آن در تکامل انسان چنین می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَ نَصَرَ النَّبِيِّينَ
 بِالْبَيَانِ وَ دَلَّهُمْ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدَلَّةِ، فَقَالَ: ﴿وَالنُّهُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ
 إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاحْتِلَافِ اللَّيْلِ
 وَالنَّهَارِ وَالفَلَكِ الَّتِي تَجْرِي فِي البَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ
 السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ
 وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ
 يَعْقِلُونَ^۱!

بعد حضرت در ادامه می‌فرماید:

مَا بَعَثَ اللهُ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيُعْقِلُوا عَنِ اللهِ فَأَحْسَنُهُمْ
 اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً، وَ
 أَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ.^۲

در این فقرات امام علیه السلام میزان مرتبه تکاملی و تقرّب به پروردگار و عالم غیب را در حدّ تکامل عقل او می‌داند، و درجه او را در عالم آخرت به میزان رشد عقلانی او قرار داده است، و شناخت پروردگار را در مدارج فعلیّت عقلانی می‌شمرد.

۱ - سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۳ و ۱۶۴.

۲ - الكافي، ج ۱، ص ۱۳، ح ۱۲، كتاب العقل و الجهل؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۲، ۲۹، باب ۴، علامات العقل و جنوده.

۳ - الكافي، ج ۱، ص ۱۶، كتاب العقل و الجهل؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، باب ۴: علامات العقل و جنوده.

از اینجا روشن می‌شود کسانی که درصدد تخطئه عقل و نتایج منطقی و فلسفی براهین او می‌باشند چقدر در جهالت و ضلالت بسر می‌برند، درحالی‌که بزرگان دین و لواداران شرایع الهی حقیقت وجودی انسان را در تکامل عقلی او می‌شمرند، و قرب به پروردگار را در گرو میزان معرفت او بواسطه ارتقاء مراحل عقلانی او می‌دانند.

بزرگان از حکماء الهی و فلاسفه اسلامی جهت وصول به این درجه و مرتبه فعلیت، خود را به هر مشقت و صعوبتی درانداخته، و سب و سخنان ناروا و نسنجیده نابخردان و جهال را تحمل کردند، تا علوم متعالیه الهی و عوالم ناشناخته معرفت را برای پویندگان مسیر هدایت و عالم قرب میسر نمایند.

شناخت حقیقت عالم وجود و اسرار نهفته در آن، و کشف مراتب اسماء و صفات حضرت حق و کیفیت ربط ذات پروردگار با عوالم امکان، و در نتیجه نحوه ارتباط انسان با مبدأ هستی و شناخت جوهر وجودی انسان، و سنخیت او با مبدأ خلقت و دریافت حقیقت خلیفه الهی و کیفیت رجوع انسان به ذات پروردگار و کشف اسرار عالم وجود، و ارتقاء انسان در مراتب مختلف سیر و سلوک الی الله و وصول به حقیقت ذات واجب الوجود و فناء در حقیقت و هویت حضرت حق، و اندکاک در مرتبه احدیت و سپس بقاء بالله در سیر عوالم اسماء و صفات که بالاترین و راقی‌ترین مرتبه تکامل وجودی انسان است، تماماً در گرو ادراک عرفان نظری و قضایای فلسفی و مبانی حکمی فلسفه و عرفان اسلامی قرار دارد.

دانشمندان نامی شیعه و مفاخر عالم اسلام، امثال بوعلی و فارابی و ملا صدرای شیرازی و محیی الدین عربی و صدرالدین قونوی و شهاب الدین سهروردی و مولانا جلال الدین بلخی و حافظ شیرازی و ابن فارض مصری و سایر بزرگان از عرفاء و فلاسفه اسلام، بالأخص متأخرین آنان مانند مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و حاج ملاهادی سبزواری و سید علی قاضی و علامه طباطبائی و علامه طهرانی و غیرهم، تماماً برای رسیدن به این هدف عالی عمر خود را سپری نمودند، و با صرف سالها تلاش علمی و سلوک عملی پرده‌های جهل و توهم را یکی پس از دیگری کنار زده، به قله رفیع معرفت و شهود راه یافته‌اند.

مکتبی که عقل و فلسفه را مطرود بداند خود را از ارزشمندترین موهبت الهی و پدیده عالم هستی محروم نموده و موجب گمراهی و ضلالت خود را فراهم نموده است.

امروزه مکتبی به نام تفکیک به بازار آمده، و با طرح نقصان و عدم کفایت قوه عاقله بشری در تمییز حق از باطل و قصور از وصول به مرتبه معرفت و شناخت عالم وجود، حجیت و کارائی این اعجوبه عالم خلقت را انکار نموده‌اند، و این اصل مسلم در نظام آفرینش انسان را به بوتۀ فراموشی سپرده، آن را از حیث انتفاع خارج نموده‌اند.

مدعیان این روش انحرافی نه تنها هیچ بوئی از مبانی فلسفی و قیاسات برهانی عقلی نبرده‌اند، بلکه حتی نسبت به سایر معارف اسلام

و شناخت صحیح از حقائق شرع مبین کمیتشان لنگ و از مرحله بکلی پرت می‌باشند.

در این مکتب، عقل صرفاً برای امور جزئی بکار می‌رود، و با شناخت ابتدائی و سطحی مبدأ اعلی و پیامبر گرامیش دیگر وظیفه او به پایان رسیده و به تاریخ خواهد پیوست، و دیگر اثری از درجات معنوی بشر و سلوک علمی و اعتقادی او باقی نخواهد ماند.

در این روش همچون اشعری‌گری معیار و ملاک حجیت و التزام صرفاً بر پایه تعبّد است و بس، بدون هیچگونه فهم و ادراک و شعور نسبت به قضایا و مفاهیم راقیه معرفت و عالم وحی و تشریح.

در این مکتب میزان شناخت انسان از معارف الهی و ذات اقدس حق فقط محدود به ادراک تکلیف عامیانه و انجام اعمال ظاهری آن است و بس؛ و از توجه انسان به حقیقت و باطن عبادت که عین ربط و تعلق انسان به ذات پروردگار است خبری نیست. همان حقیقتی که واقعیت عبودیت و خضوع بنده را در مقام اطاعت و انقیاد از مولی و ربّ الارباب تشکیل می‌دهد، و بدون ادراک صحیح و معرفت واقعی به مولای خویش انجام اعمال و قیام به تکالیف همچو پوست و قشری را می‌ماند که فاقد مغز و حقیقت عمل است؛

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ حُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَنْ يَنَالَهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾^۲

۱ - سوره فاطر (۳۵) قسمتی از آیه ۱۰.

۲ - سوره الحج (۲۲) صدر آیه ۳۷.

آیا معرفتی که در انجام عبادت یک فرد عادی و نحوه نگرش او و برداشت او و شناخت او از عبادت است، در مقام اطاعت با کیفیت شناخت و برداشت و مواجهه یک پیامبر الهی و یا امام معصوم علیه السلام در هنگام عبادت یکی است؟! آیا نمازی که صرفاً با رعایت احکام ظاهریه و تصحیح قرائت و توجه به مخارج حروف به قصد امتثال امر و اسقاط تکلیف انجام شود، با نمازی که در هنگام ادای آن تیر از پای مولای متقیان بیرون کشیدند و او هیچ احساسی ننمود یکی است؟! آیا عبادتی که بر اساس شناخت عامیانه و عوامانه نسبت به ذات احدیت و اسماء و صفات او تحقق می‌پذیرد، با عبادتی که می‌فرماید: **لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ**^۱ «هیچگاه خدائی را که به چشم دل و ضمیر آگاه و قلب

۱ - این حدیث شریف را مرحوم علامه آیه الله والد معظم - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف **الله شناسی**، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ ذیل مبحث ۱۶ تا ۱۸ با عبارت: **«لَمْ أَكْ بِالَّذِي أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ»** آورده‌اند، و در تعلیقه مرقوم فرموده‌اند که: **مستدرک نهج البلاغه**، منشورات مکتبه الاندلس - بیروت، ص ۱۵۷، باب سوّم؛ و عبدالعلی کارنگ در کتاب **اثبات وجود خدا**، در تعلیقه ص ۵، در ضمن ترجمه مقاله: آیا جهان آفریدگاری دارد؟ بقلم دکتر دمردش عبدالمجید سرحان، متخصص علوم تربیتی از آن استناد و استشهاد جسته است.

در **مفاتیح الإعجاز شرح گلشن راز** طبع انتشارات محمودی، ص ۵۷ بدین عبارت ذکر نموده است: **ذَعَلَبَ يَمَانِي** از حضرت علی مرتضی علیه السلام سؤال کرد که: **أَفَرَأَيْتَ رَبِّكَ؟!** جواب فرمود که: **أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟** باز می‌فرماید که: **رَأَيْتُهُ فَعَرَفْتُهُ فَعَبَدْتُهُ؛ لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ!** **«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»**. (آیه آخر، از سوره ۱۸: الکهف)

خود مشاهده نمودم عبادت نکردم» یکی است، و در نزد خداوند به یک مقدار منزلت و ارج و بهاء داده می‌شود؟!

آیا کلام رسول خدا که فرمود: «میزان قرب هر فرد به خداوند به مقدار میزان فهم و معرفت او است از خداوند.» اشاره به همین عقول ناقصه و فهم قاصر و معرفت عوامانه اشخاص عادی است؟!

در مکتب تفکیک بجای استناره عقول از مبادی منفصله و عالم انوار، به تعطیل و ابطال و اضمحلال و خمول آن توصیه و تبلیغ می‌شود؛ و به همان اعتقاد بسیط و ابتدائی به صانع اوّل و مبادی عالم خلق و ارسال رسل اکتفاء می‌گردد، و راه عروج به مدارج کمال و قله رفیعه معرفت و مراتب فعلیت بکلی مسدود می‌شود. آیا معرفتی که با ورود یک شبهه و اعتراض و یک اشکال، اصل و کیانش به باد فناء برود ارزشی برای انسان در مقام اطاعت و انقیاد دارد؟!

تعطیل عقل و براهین فلسفی بر حقائق عالم وجود، در مکتب تفکیک عملاً حکم به لغویت و عبثیت این پدیده شگرف الهی در ناموس عالم تکوین می‌باشد؛ پدیده‌ای که می‌تواند نفس ناقص و روح سرگشته آدمی را از حضيض ذلت جهالت و توهم و تخیل به اعلی مراتب یقین و شناخت و ادراک وسیع از اسرار عالم تکوین و نظام آفرینش و مبادی آن برساند.

تعطیل فلسفه و حکمت متعالیه به بهانه واهی نشأت او از مدرسه یونان باستان، لگه ننگی است که می‌توانست دامن مطهر و معصوم شریعت اسلام را به آلودگی خود بیالاید، ولیکن ظهور فلاسفه و

حکمای عالی‌مقام در مکتب اسلام، و اثبات حجیت و دلالت شرع مطهر و وحی الهی با براهین فلسفی و دلایل کلامی، و کشف ستار از رمز و راز عالم وجود، و اثبات مبدأ اعلیٰ به بهترین برهان و صرافت وجود و توحید حضرت حق، دیگر جایی را برای شبهه‌خناسان و وسوسه‌بی‌خردان باقی نگذارد؛ تا جایی که همان مکتب فلسفی یونان و مهد فلسفه غرب امروزه باید دست نیاز به پیشگاه رفیع البنیان حکمت متعالیه اسلامی دراز کند و از برکات و انوار درخشان آن کسب فیض و استناره نماید.

فلسفه یونان با ورود به حوزه معرفتی اسلام و آشنائی با مبانی وحی و کلمات صادره از لواداران مکتب تشیع ائمه معصومین علیهم السلام، به تحوّل جوهری و تبدیلی ماهوی و تغییری بنیادین و اساسی گرائید؛ بطوری که امروزه در حوزه تدریس و مطالعه فلسفه و حکمت دیگر جایی برای طرح و بحث و مناقشه ندارد.

با ظهور حکیم بزرگوار و فقیه عالیقدر، فخر عالم تشیع صدرالمتألهین شیرازی و طرح مباحثی شگرف و دقیق در فلسفه اسلامی، چون مسأله اصالت وجود و اعتباریت ماهیات و وحدت وجود و صرافت آن و برهان صدیقین بر اثبات توحید صانع و مسأله تشخیص ذاتی وجود، حرکت متعالی حکمت اسلامی شتابی بس حیرت‌انگیز به خود گرفت، و تمامی قضایا و مسائل فلسفی بر پایه این امور اصلی مذکوره پایه‌گذاری گردید؛ و اکنون پس از گذشت بیش از چهارصد سال از حیات این بزرگ‌مرد عالم اسلام و تک‌سوار عرصه تحقیق، هنوز هیچ

مکتبی را یارای مقابله و معارضه با اصول و مبانی او نیست، و تمامی مکاتب علمی و فلسفی و معرفتی دنیا باید سر تسلیم به پیشگاه این عتبه مقدسه فرود آورند، و از خرمن علوم الهی و وحیانی آن به خوشه‌چینی بپردازند.

صدرالمتألهین شیرازی از آنجا که خود فقیهی عالی‌مقام و مفسری عظیم‌الشأن و محدثی خبیر به روایات و متون وحیانی مکتب اهل بیت علیهم السلام بود، و مهمتر از این، مردی وارسته و مهذب به تهذیب نفسانی و ادب سلوکی و مراقبه و مکاشفات روحانی و حالات روحی و معنوی بود، و در رأس تمامی اینها مردی متوکی به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت به اشدّ وجود و در نهایت خلوص و صدق و تسلیم بود، توانست با عنایات ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام و توسّل دائمی و مستمرّ به ساحت قدس ائمه اطهار، و سکونت در جوار بی‌بی مطهره حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها، و استمداد از روح مقدسه آن بانوی دو عالم و دست نیاز بسوی عنایات و برکات متراوشه از نفس ملکوتی آن حضرت، فلسفه اسلامی را با جمیع موازین وحی و کلمات وارده از اولیای امر منطبق نماید، و مبانی فلسفی را بر آخرین قلّه از قلل رفیعۀ معرفت و اعتلاء بنشانند، و ثمره این توسّلات و توکی به این آستان مقدس را نتایج ربّانی و ملکوتی فکر رشیق و واردات الهی در قلب منور خویش و ضمیر روشن و منفتح خود بدانند.

ملاّصدرای شیرازی در این مورد با قلبی مطمئن و ضمیری آسوده

و منور به انوار الهی و یقینی متعالی از این نعمت عظمی و فلاح ابدی و هدایت و ارشاد خاص پروردگار چنین یاد می نماید:

فكنتُ أولاً كما قال سيدي و مولاي و معتمدی أولُ الأئمة و
الأوصياء و أبوالأئمة الشهداء الأولياء، قسيم الجنة و النار، آخذاً
بالتقية و المداراة مع الأشرار، مخلاً عن مورد الخلافة، قليل
الأنصار، مُطلق الدنيا، مؤثراً الآخرة على الأولى، مولی كل من كان
له رسول الله مولی، و أخوه و ابن عمه و مساهمه فی طمه و رمه.
طفقتُ أرتى بين أن أصول بيد جذاء، أو أصبر على طخية عمياء،
يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير و يكدح فيها مؤمن حتى
يلقى ربه، فصرتُ ثانياً عنان الاقتداء بسيرته عاطفاً وجه الاهتداء
بسنته فرأيتُ أن الصبر على هاتى أحجى، فصبرت و فى العين قذى
و فى الحلق شجى، فأمسكتُ عنانى عن الاشتغال بالناس و
مخالطتهم، و آيستُ عن مراقبتهم و مؤانستهم، و سهلتُ على معاداة
الدوران و معاندة أبناء الزمان، و خلصتُ عن إنكارهم و إقرارهم و
تساوى عندى إعزازهم و إضرارهم، فتوجهتُ توجهاً غريزياً نحو
مسبب الأسباب و تضرعتُ تضرعاً جبلياً إلى مسهل الأمور
الصعاب، فلما بقيتُ على هذا الحال من الاستتار و الإنزواء و
الخمول و الاعتزال زماناً مديداً و أمداً بعيداً، اشتعلتُ نفسى لطول
المجاهدات اشتعالاً نورياً و إلهب قلبى لكثرة الرياضات إلهاباً
قويّاً ففاضتُ عليها أنوار الملكوت و حلت بها خبايا الجبروت و
لحقتها الأضواء الأحديّة، و تداركتها الألفاظ الإلهية فاطلعتُ على
أسرار لم أكن أطلع عليها إلى الآن، و انكشفت لى رموز لم تكن

منكشفةً هذا الانكشاف من البرهان بل كل ما علمته من قبل بالبرهان،
عائنته مع زوائد بالشهود والعيان من الأسرار الإلهية، و الحقائق
الربانية و الودائع اللاهوتية و الخبايا الصمدانية، فاستروح العقل من
أنوار الحق بكرة و عشياً، و قُربَ بها منه و خُلصَ إليه نجياً...^۱

مرحوم صدرالمتألهین پس از بیان شمه‌ای از ستم‌ها و ناروائیهائی
که بسیاری از بی‌خردان و جهال نسبت به ساحت مقدس علم و
معرفت و حکمت اسلامی و حکماء عظیم الشان روا داشته‌اند، و هم
او نیز از این رهگذر بی‌نصیب نبوده است، به کیفیت سلوک خود با
مردم عوام و عالمان نادان، و دستاورد ریاضات و توسلات و مراقبه‌های
عرفانی و استفاده از مبانی رشیق فلسفی می‌پردازد و می‌گوید:

«من در این مورد به سید و مولی و معتمد خویش تأسی نمودم،
آن کسی که اول از ائمه و اوصیاء پیامبر اکرم و پدر امامان و شاهدان
بر اعمال و رفتار خلق و اولیای الهی می‌باشد؛ کسی که قسمت کننده
بهشت و دوزخ است، و در میان مردم با تقیه و مدارای با اشرار و
زشت‌خویان روزگار می‌گذرانید، و خلافت را بواسطه اندکی یاران و
پیروانش رها نمود، دنیا را به اهل دنیا سپرد و آن را برای همیشه طلاق
داد، و عالم آخرت را بر زندگانی دنیا ترجیح داد.

او مولی و صاحب اختیار و اراده هر کسی است که رسول خدا
مولی و صاحب اختیار او است، او برادر و پسر عمومی رسول خدا و
شریک او در همه مواهب الهیه و فیوضات ربانیه بوده است.

۱ - الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، ص ۷ و ۸.

مردّد ماندم که با این قوم نادان و عالمان ظاهربین و اهل دنیا و شهوات و اوهام، با دست شکسته به نبرد برخیزم یا اینکه بر این روزگار سیاه و کدر عصیّت و جهالت صبر نمایم؛ روزگاری که مردّ با تجربه و کار آزموده را به زانو در آورد، و کودک خردسال را به پیری و زوال رساند، و مؤمن را به تعب و مشقّت اندازد تا خدای خویش را ملاقات نماید.

پس من زمام امر خود را بسوی او گردانیدم، و او را مقتدا و أسوه خویش قرار دادم، و سنّت و روش او را برگزیدم، و دیدم که صبر بر این مصیبت و سختی اولی است؛ پس صبر نمودم درحالیکه خار در چشم داشتم و استخوان در گلویم گیر کرده بود. ارتباط خود را با مردم نادان قطع نمودم، و معاشرت با آنان را بر خویش حرام نمودم، و از مرافقت و انس با آنان مأیوس گردیدم، و گرفتاری روزگار و دشمنی ابناء زمان را بر خود هموار نمودم، و از جنگ و ستیز با آنان آسوده گشتم، دیگر نفع و ضرر آنان برایم یکسان گردید.

در این هنگام تمام توجه خود را از سویدای دل به سمت سبب واقعی و مبدأ هستی قرار دادم، و با کمال تضرّع و التجاء از ضمیر قلب و برانگیخته از فطرت و سرشت خویش بسوی آسان کننده و هموار کننده مشکلات روی آوردم، و پس از گذشت مدّت زمانی بر این منوال، درحالیکه خود را از دیدگان اغیار و جهّال مخفی نموده بودم در گوشه عزلت و خلوت و انزوا به خود و تزکیه نفس مشغول گشتم؛ ناگهان از درون نفسم انوار عالم غیب طلوع نمود و آتش

سینای اشتیاق و وصل از سینۀ سودازدهٔ محبت و انس به حق زبانه کشید؛ استمرار مراقبات و ریاضات شرعیّه در این مدّت طولانی بالأخره اثر خود را بخشید و کار دل را یکسره نمود، قلبم در التهاب عشق به حقّ، به تلاطم در آمد و طاقتم را در صبر بر فراق بسر آورد. در این هنگام عنایت حضرت حقّ دستگیر ما گردید و انوار ملکوت بر قلبم فرود آمد، و اسرار عالم جبروت بر سینۀ واله و شیدای من منکشف گردید، و انوار قاهرهٔ از ناحیهٔ مقام احدیت مرا در خود گرفت، و الطاف خفیهٔ پروردگار مرا مشمول عنایت و کرامت خویش گردانید، پس بر اسراری از حقائق عالم وجود مطلع شدم که تا کنون از آن خبر نداشتم، و از رموز و مسائل نهفتهٔ حقیقت وجود و ذات پروردگار مطالبی برایم هویدا گشت که حتّی با أدله و براهین فلسفی به آن نرسیده بودم؛ بلکه آنچه را که از حقائق و اسرار با أدله و برهان یافته بودم، اینک با اضافات و لطائف ناگفتنی از اسرار خفیهٔ الهیه به نحو شهود و وجدان و علم حضوری، بطور عینی و حقیقت خارجی دریافتم، و حقائق ربّانیه و واقعیات نظام خلقت و ناگفته‌های از عالم لاهوت و ناشناخته‌های آثار و اسماء و صفات ذات صمدی برایم منکشف گردید.

پس عقلم از انوار حقّ به مرتبهٔ فعلیّت و تکامل خود رسید، و آن سکونت خاطر و اطمینان واقعی و انبساط نفس، جای آن تشویش و اضطراب و تردید را گرفت، و انوار حق در صبح و شام بر من نازل می‌گردید و مرا بسوی مقام احدیت می‌کشانید، و به جوار و قرب

حریم انس حضرت حقّ سوق می‌داد و از ظلمات جهل و نفاق و کثرات رهانیده در حرم امن و امان خود مستقرّ نمود.»
 بنابراین مکتبی که انسان را از حقّ شناخت محروم کند عملاً و حقیقتاً از حیّز انسانیت محروم ساخته است.

مضافاً باید از اینها پرسید: شما که هر نوع تعقل و تفکر را خارج از حوزه متون دینی لغو و عبث می‌شمردید، مگر مفاهیم و متون دینی همه به یک منوال و یک مرتبه از هویت جوهری قرار دارند؟! مطالب مربوط به عالم صور و ماده در متون دینی با قضایا و مسائل متعلّق به مجردات و ماوراء ماده یکی است؟! مسائل و تکالیف اعمال ظاهری از قبیل طهارت و نجاست و معاملات و احکام ارث و قصاص و ...، با حقائق وارده از اهل بیت عصمت در معارف مبدأ و معاد یکی است؟! روایات و متون مأثوره از مولای متّقیان امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» درباره اوصاف و نعوت حضرت حقّ و کیفیت ربط و تعلق اشياء در عالم هستی، و نیز احادیث وارده از اولاد کرامش ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در این مورد با کدام معرفت و درجه از شناخت قابل درک و فهم می‌باشد؟ آیا با همین مرتبه از شناخت عامیانه می‌توان به آنها دست یافت؟!

در قرآن کریم، آیات توحید ذات پروردگار و صفات او را با کدام معیار و مرتبه علمی می‌توان دریافت؟ به جز ادراک این حقائق از طریق براهین و مفاهیم فلسفی، با کدام معرفت دینی اعمّ از فقهی و تاریخی و تفسیری به شکل محدود و ناقص خود می‌توان به آنها

رسید؟ آیا فقہائی که هیچ اطلاعی از مفاهیم و دروس فلسفی ندارند می‌توانند معنای آیه: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۱، و یا «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»^۲، و یا آیه: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُهُ»^۳، و یا آیه شریفه: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلهٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا»^۴ را توجیه کنند؟ آیا شبهه «ابن کمونه» را با روایات فقهی می‌توان پاسخ گفت؟! آیا اشکال به وحدت صانع را جز با برهان صدیقین صدرالمتألهین شیرازی - رضوان الله علیه - که مبتنی بر مسأله اصالت و وحدت وجود است می‌توان جواب داد؟!

مکتب تفکیک در خوابی عمیق و غفلتی غریب، به دور از ادراک حقائق در محدوده توهمات و تخیلات دست و پا می‌زند، و نمی‌داند که ره به کجا می‌برد؟ بر فرض که ما قبول کنیم این فلسفه که هم اکنون به عنوان فلسفه اسلام در حوزه‌های دینی ما رائج و دائر است، همان فلسفه یونان باستان است بدون هیچ‌گونه تغییر و تحوّل، مگر پذیرش قضایای منطقی و نتایج عقلانی احتیاج به دستور و اجازه از ناحیه شرع دارد؟! مگر مسائل ریاضی و هندسی و معماری و پزشکی و فیزیک و شیمی را به دستور شرع شما فرا می‌گیرید؟! و مگر آنها از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام آمده است؟! انکار مسائل عقلی که

۱- سوره الحديد (۵۷) قسمتی از آیه ۴.

۲- سوره الحديد (۵۷) قسمتی از آیه ۳.

۳- سوره الزخرف (۴۳) آیه ۸۴.

۴- سوره الانبیاء (۲۱) صدر آیه ۲۲.

مبتنی بر برهان، نه بر مغالطه و سفسطه و جدل و خیال باشد احمقانه‌ترین چیزی است که از یک انسان سر می‌زند، انسانی که تمام حیثیت وجودی و ماهوی او را قوه عاقله و علم بوجود آورده است و او را از سایر حیوانات متمایز ساخته است.

می‌گویند: عقلاء در مسائل ریاضی و امثال آن اجماع دارند و کسی مخالف آن رأی نداده است. جواب اینست: مگر حجیت عقل به اجماع در آن است؟! علاوه بر آن، مگر شما در مسایل فقهی اختلاف آراء و تشتت در فتوی نمی‌بینید؟! شما در این مدت یک‌هزار و چهار صد سال از ظهور اسلام تا کنون دو نفر فقیه را به ما نشان بدهید که در مسائل فقهی اتفاق تام و اتحاد در رأی و فتوی داشته باشند، با وجود آنکه مستند تمامی آراء و فتاوی بر قضایای وحیانی یا قرآن کریم و یا احادیث وارده از حجج الهیه ائمه معصومین علیهم الصلوة و السلام می‌باشد؛ حتی اگر شخص راوی نفس حکم را از خود امام علیه السلام شنیده باشد باز احتمال اشتباه در نقل و تغییر در عبارت و کلمات در خبر او وارد است، در عین حال همین نقل و حدیث برای ما حجّت و متبّع است.

در مکتب تفکیک صرفاً کلام وحی حائز مرتبه حجیت و دلالت است و بس. ولی باید از آنان سؤال شود: آیا حجیت در مفاهیم وحیانی به معنای عدم حجیت سایر مفاهیم و بطلان آنها خواهد بود؟ آیا شما در صورت ابتلاء به بیماری به صرف اینکه دستور مداوای طبیب و کیفیت تجویز دارو از ناحیه شرع نیامده است، نسخه او را به

دور می‌افکنید و از دستورات او سرپیچی می‌کنید؟ یا اینکه در این مسأله به حکم عقل عمل نموده، و به دستورات طیب چه مسلمان و یا غیر مسلمان، همینقدر که وثوق و اعتماد به صحت عمل و حذاقت او پیدا نمودید عمل می‌نمائید؟

دیگر سخن سخیف و باطل مکتب تفکیک آنست که واردات قلبیه و مکاشفات روحانیه و نوریّه اصحاب معرفت و شهود را انکار، و آن را از حیث حجیت و دلالت خارج نموده‌اند.

شکّی نیست که سالک در سیر تکاملی خود پیوسته از جزئیّت و کثرت خارج و به سمت کلیّت و وحدت به پیش می‌رود، و به هر مقدار که حرکت او در این سیر قوی‌تر و رشد او در وصول به معانی کلیه کامل‌تر شود، قوای متفکره و عاقله او به مراتب فعلیّت و اتقان نزدیک‌تر شده، موجب خروج او از عالم تخیّلات و توهمات و اعتبارات می‌گردد. و همچنان که این حقیقت در مثال متصل او که عالم ذهن و تصوّر است تحقّق می‌یابد، در مثال منفصل او، و نیز در مراتب عالی‌تر و راقی‌تر چون ملکوت و بالاتر از آن تأثیر می‌گذارد؛ بلکه به عبارتی واضح‌تر، تحوّل و تبدّل ذهن او ناشی از تغییر و تحولات همان عالم مثال و ملکوت او خواهد بود. و از اینجا می‌توان متوجّه شد که مرتبه تکاملی و وجودی هر کس به کیفیت تفکر و تعقل و تصوّرهای تصدیق‌های درون ذهن و نفس او است؛ زیرا مرتبه ذهن و نفس به هیچ وجه از عالم مثال و ملکوت نفس جدا و مجزّی نمی‌باشد؛ بلکه نفس همان ملکوت و مثال، در ذهن و ضمیر او نقش

می‌بندد و دوئیت و افتراق در اینجا معنا و مفهومی ندارد.
و هر کس به هر مقدار که گرفتار تخیلات و اعتبارات و کثرات
باشد، به همان میزان از عالم قدس به دور و از رحمت حق بیگانه
خواهد بود؛ حال هر که می‌خواهد باشد.

جان همه روز از لگدکوب خیال

و ز زیان و سود وز خوف زوال

نی صفا می‌ماندش نی لطف و فرّ

نی بسوی آسمان راه سفر^۱

ادراک حقائق کلّیه عالم وجود مشروط به صفاء نفس و تزکیه
قلب و مراتب تجرّد آن می‌باشد، و بدون حصول این معانی نفس قادر
به رؤیت و شهود آنها نخواهد بود؛ بلکه در عالم مثال اسفل در
محدوده صورت برزخی، چه در خواب و چه در عالم مکاشفه صوری
بسر خواهد برد. و این حالت هیچ اختصاصی به مؤمن و متدین به
ادیان الهی ندارد، بلکه حتی غیر معتقدین به ادیان از مرتاضین و
غیرهم ممکن است برایشان حاصل شود؛ و حتی اعمال نفوذ نفسانی و
تصرفات روحی و اخبار از مغیبات و انجام امور خارق عادت تماماً در
محدوده مثال اسفل و عالم برزخ نفسانی تحقق پیدا می‌کند. و اما
مکاشفات توحیدیّه و جذبات جمالیّه و بارقه‌های جلالیّه، که موجب
انقطاع نفس از تعلق به غیر و حتی تعلق به خود و ذات سالک خواهد

۱ - مثنوی معنوی، طبع کلاله خاور، دفتر اول، ص ۱۱، تحت عنوان: سؤال کردن
خلیفه از لیلی و جواب دادن لیلی او را.

شد، تماماً باید از عالم توحید و نور و تجرّد پدید آید؛ و تا نفس انسان با تزکیه و تهذیب و مراقبه به مرحله تجرّد و انقطاع از خود نرسد، ادراک این معانی برای او چه به صورت مکاشفات توحیدیّه و چه بصورت رؤیای صادقّه و چه بصورت اعمال عقل فعّال در نفس عاقله سالک، محال خواهد بود.

و لذا می‌بینیم که بزرگان طریق و عرفای عظیم الشان و فلاسفه اسلام، صرف پرداختن به علوم عقلی و فلسفی را بدون رعایت جهت تهذیب و مراقبه نفس و صعود به مراتب فعلیّت و تجرّد، کافی و وافی برای تکامل نمی‌دانند؛ چه اینکه اتیان تکالیف شرعیّه و انجام وظائف بدون التفات به حیثیّت معنوی و باطنی آن، به اندازه ذره مثقالی قُرب و تعالی را برای مکلف حاصل نخواهد کرد.

پرداختن به علوم الهی در صورتی قابلیت ارشاد و فتح باب عوالم ربوبی و واسطیّت افاضه و افاده دارد که توأم با پیگیری و متابعت از مفاهیم و معانی و نتایج برهانی و نورانی آنها باشد؛ و در غیر این صورت هیچ دردی از انسان دوا ننموده، بلکه بیشتر موجب ابتعاد نفس از عالم تجرّد می‌گردد، و نفس را در محدوده انانیّت و خود محوری گرفتار می‌کند، و خود حصار و زندانی برای نفس خواهد شد که در آن حصار به یافته‌های عقلانی خود، دل خوش می‌کند و در التذاد نفسانی بواسطه همین معانی و مفاهیم گرفتار می‌شود؛ و این مسأله در طرز فکر و کیفیّت حرکات و سکناات و نحوه زندگی و ارتباطات این افراد کاملاً مشهود است.

افرادى كه از علم و كشف، به علم زدگى و فلسفه زدگى و عرفان زدگى دچار گشته، راه وصول به اين حقايق را به روى خود بسته‌اند، و در دام اشتغال به اين مفاهيم و صرف عمر به بحث و درس و سمينار و كنفرانس و تاليف و نشر آن گرفتارند، اينها خسران زده‌ترين افرادند و بيچاره‌ترين؛ تنها حصّه و نصيب اينان از اشتغال به اين علوم، صرف عمر گرانبها و از دست دادن فرصت طلائى اوقات، و به هدر دادن استعدادات و بستن روزنه‌هاى قلب به روى انوار جمال و جلال حضرت حقّ.

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

مرحوم صدرالمتألهين شيرازى در اين باره چنين مى‌فرمايد:

و ليعلم أنّ معرفة الله تعالى و علم المعاد و علم طريق الآخرة ليس المراد بها الاعتقاد الذى تلقاه العامى أو الفقيه وراثتاً و تلقاً، فإنّ المشعوف بالتقليد و المجمود على الصورة لم يفتح له طريق الحقايق كما يفتح للكرام الإلهيين. و لا يتمثل له ما ينكشف للعارفين المستصغرين لعالم الصورة و اللذات المحسوسة من معرفة خلاق الخلاق و حقيقة الحقايق، و لا ما هو طريق تحرير الكلام و المجادلة فى تحسين المرام كما هو عادة المتكلم؛ و ليس أيضاً هو مجرد البحث البحت كما هو دأب أهل النظر و غاية

۱ - سورة الكهف (۱۸) آيه ۱۰۳ و ۱۰۴.

أصحاب المباحثَةِ و الفكرِ، فإنَّ جميعها ﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكْدِ يَرْنَهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^١.

بل ذلك نوعٌ يقين، هو ثمرةٌ نورٌ يقذفُ في قلبِ المؤمنِ بسببِ إتصاليه بعالمِ القدسِ و الطهارةِ و خلوصه بالمجاهدةِ عن الجهلِ و الأخلاقِ الذميمةِ و حبِّ الرئاسةِ و الإخلاقِ إلى الأرضِ و الركونِ إلى زخارفِ الأجسادِ.

و إنِّي لأستغفر الله كثيراً ممَّا ضيَّعتُ شطراً من عمري في تتبعِ آراءِ المتفلسفةِ و المجادلينِ من أهلِ الكلامِ و تدقيقاتهم و تعلُّمِ جُرْبِزَتِهِمْ في القولِ و تفنُّنهم في البحثِ، حتَّى تبينَ لي آخرُ الأمرِ بنورِ الإيمانِ و تأييدِ الله المَنَّانِ: أن قياسهم عقيمٌ و صراطهم غيرُ مستقيم؛ فألقينا زمامَ أمرنا إليه و إلى رسوله النذيرِ المنذرِ، فكلَّ ما بلغنا منه آمناً به و صدقناه، و لم نحتل أن نخيلَ له وجهًا عقلياً و مسلماً بحثياً، بل اقتدينا بهداه و انتهينا بنهيهِ، امثالاً لقوله تعالى: ﴿مَا آتَيْنَاكَمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^٢؛ حتَّى فتح اللهُ على قلبنا ما فتح، فأفلح بركة متابعتِهِ و أنجح...^٣.

«بايد اين نکته دانسته شود كه مقصود از شناخت خدای متعال و شناخت معاد و معرفت راه و سير آخرت، همان اعتقاد و باورهای

١ - سورة النور (٢٤) ذيل آيه ٤٠.

٢ - سورة الحشر (٥٩) قسمتی از آيه ٧.

٣ - الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ١، ص ١١ و ١٢.

بسیط مردم عوام و یا فقیه‌ی که نصیبی از معارف الهی و حقائق عالم وجود ندارد نیست؛ باورها و مدرکاتی که بر اساس تقلید کورکورانه از گذشتگان بدون هیچ تأمل و تدبیری صورت پذیرفته است. زیرا افرادی که دل‌خوش به اینگونه از معرفت تقلیدی و بی‌اساس نموده‌اند و صرفاً بر ادراک صوری و تخیلی و احساسی از عالم وجود و معارف الهی بسنده نموده‌اند، راه بسوی عالم ماوراء طبیعت و مراتب اسماء و صفات نخواهند گشود، همچنان که برای بزرگان از اولیای الهی گشوده شده است. و همچنان که برای عرفای بالله این عوالم روشن و این حقائق آشکار شده است برای آنان روشن و آشکار نخواهد شد؛ عرفائی که دل به این دنیای دنیّ نبسته‌اند، و از تمام لذّات و هوسهای نفسانی چشم پوشی نموده‌اند، و آنچه که از این دنیا در نزد دنیاپرستان بزرگ و ارزشمند می‌نماید خار و پست شمرده‌اند، و عوض حطام دنیوی و زخارف آن معرفت ذات اقدس حقّ و حقیقت و سرّ عالم وجود را برگزیده‌اند.

و نیز راه بسوی کمال و معرفت حضرت حقّ، راه اهل جدل و بحث و مناظره و کلام نیست؛ زیرا او تمام همّت و دقّت خود را در اشتغال به این امور می‌گذراند، و خود نصیبی از معانی و مفاهیم آن ندارد، (و همانطور که قبلاً گذشت بجای ادراک و تلقّی معانی و حقائق علوم، به خود علم و تحقیق و تفحص و سرگرمی‌های مربوط به آن وقت می‌گذراند) همچنان که طریق و دیدن اهل کلام این چنین است.

و نیز راه شناخت پروردگار به صرف درس و بحث و مطالعه و تحقیقات غیر متعارف و تحقیقات خارج از ضابطه و افاده که دأب و روش اهل تحقیق است نیست؛ زیرا جمیع این طرق و مکاتب ظلماتی هستند بعضی بالای بعض دیگر، آن چنان ظلمتی که انسان حتی قادر نیست دست خود را تشخیص دهد. و کسی که خدای متعال برای او نور هدایت و بصیرت قرار نداده است، هیچ نوری در او وجود نخواهد داشت (و راه او در ظلمات، و اطوار و گفتار و منش او در عالم ظلمت و انانیت خواهد بود).

بلکه این نوع از معرفت بر اساس یقین و شهود است، و نتیجه همان نور و ضیائی خواهد بود که خدای متعال در قلب مؤمن قرار می‌دهد و با آن حق را از باطل، مجاز را از واقع، و اصل را از اعتبار، و نور را از ظلمت، و خدا را از شیطان تمییز می‌دهد. بواسطه اتصال او به عالم طهارت و قدس، و خلوص باطن و صفای قلب او به جهت ریاضات و مجاهدات شرعیّه، از جهل و اخلاق نکوهیده و حب ریاست‌ها و بلندمنشی‌ها و توجه به ماده و خلود در آن و سرسپردگی به زخارف عالم دنیا رسته و پا به عرصه حقیقت و اتقان می‌گذارد. و به تحقیق من بسیار استغفار می‌کنم از خدای رؤوف و آمرزنده، بواسطه از دست دادن مقداری از سرمایه عمر و نعمت حیات خود را در فراگیری آراء و افکار بی‌مایه عده‌ای فیلسوف‌نما و اهل جدل از متکلمین، و دقت در مطالب سست و بی‌اساس آنان و یادگیری روش ناپسند آنان در مقام بحث و جدل، تا اینکه در آخر الأمر توفیق و

هدایت الهی شامل حالم گردید، و بنور ایمان و تأیید خدای مَنان دریافتم که طریق ادله و قیاسات آنها ناتمام و مسیر و مکتب آنان غیر مستقیم و منحرف است.

پس زمام امر خود را به خدای سبحان سپردم و به رسول بزرگوار و گرامی او که برای وعده و وعید و پند و انداز و بیم فرستاده شده است. پس به آنچه از پیامبرش به ما رسید ایمان آوردیم و او را تصدیق نمودیم؛ و در مقام توجیه و تأویل دستورات و اعتقادات او بر نیامدیم و به عقل ناقص خود در این جهت مجال نظر و رأی ندادیم، و مسلک و مکتب اهل جدل را در تغییر و توجیه کلمات او بکار نبستیم؛ بلکه همّت خود را در اقتدای به دستورات عرش بنیان و هدایت‌گر او قرار دادیم، و از آنچه بیم و انداز فرمود دست برداشتیم، و در این مقام به کلام خدای متعال در قرآن کریم مدد جستیم که فرمود: (آنچه را که پیامبر به شما بگوید عمل نمائید و از آنچه نهی کند پرهیزید).

تا اینکه لطف و توفیق الهی ما را دریافت، و بر قلب و ضمیر ما درهای معرفت و علوم را گشود، پس به برکت متابعت از او و رسولش به فلاح و رستگاری رسید و به سعادت ابدی نایل آمد.»

این مراتب و حتّی بالاتر از آن که برای مرحوم صدر المتألّهین و سایر عرفای الهی حاصل گشته است، بر اثر تهذیب نفس و تجرّد روح و تربیت سلوکی و ریاضت‌های شرعی و مداومت بر اذکار و اوراد و دوری از دنیا و عالم نفس و خیال و کثرت و انعزال از مردم عوام و

جهال از علماء و بی‌خردان و مخالفان سیر و سلوک اِلی الله، و اشتغال به خود و اعمال و گفتار و پندار خود و توسل به ولایت و وساطت اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین حاصل شده است.

در مکتب بی‌اساس و پوچ تفکیک گویا هیچ مرتبه و منزلتی برای حرکت سالک و مؤمن بسوی عوالم ربوبی و انکشاف حقائق عالم وجود، وجود ندارد؛ و گویا به روایاتی که دلالت بر اختلاف صحابه و اصحاب پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام دارد وقعی نباید نهاد.

حال این سؤال مطرح است که کلام رسول خدا که فرمود: **لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَّرَهُ أَوْ قَتَلَهُ**^۱ «اگر اباذر بدانند که چه اسرار و معانی در قلب سلمان نهفته است قطعاً او را تکفیر نموده یا به قتل می‌رساند.» چه معنا و مفهومی دارد؟ اباذر با آن مقام و منزلت والا در ایمان و مراتب قرب، چگونه است که تاب شنیدن مدرکات و مشاهدات در قلب سلمان را ندارد؟

و یا اصحاب دیگر ائمه علیهم السلام چون میثم تمار و رشید هجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جعفی و معروف کرخی و بشر حافی و سایر اصحاب سرّ و محرم رازهای اهل بیت عصمت، چرا با سایرین اختلاف داشتند؟ و چرا مشاهدات و مکاشفات و معانی وارده بر قلب آنان برای سایرین قابل تحمل و قبول

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، باب فیما جاء أن حدیثهم صعب مستصعب. با اندکی اختلاف.

نبود؟ آیا ادراک این معانی و کشف این اسرار فقط و فقط منحصر در آنان بود، و امکان حصول آن برای بزرگان و اولیاء الهی در عصر غیبت ممتنع و غیر ممکن بوده است؟ مگر عصر غیبت و ظهور برای امام علیه السّلام فرق می‌کند؟!

و اگر گفته شود: مطالبی را که آنان مشاهده و یا با مکاشفات معنوی ادراک می‌نموده‌اند، با مبانی و معتقدات مکتب اهل بیت منطبق بوده است، و این معنی در سایر افراد محرز نمی‌باشد، پاسخ اینست:

چگونه از مثل عالمی عظیم الشان چون سید ابن طاووس و یا سید مهدی بحرالعلوم و یا سید علی شوشتری که پس از ارتحال شیخ انصاری به مدّت شش ماه کرسی تدریس شیخ را بنحو احسن و افضل و اکمل اداره نمود، و یا مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی استاد اخلاق شیخ انصاری و مرحوم آقا سید احمد کربلائی، و استاد الكلّ فی الكلّ آیه الله سید علی قاضی و علامه طباطبائی و علامه طهرانی که همگی اینان از فقهاء عالی مقام و أبطال عرصه تحقیق و تدقیق و مشاراً بالبنان در غزارت علمی و نبوغ فکری بوده‌اند، انتظار می‌رود که مشاهدات و مکاشفاتشان بر خلاف موازین و مبانی شریعت بوده، و اینان هیچ خبری از صحت و سقم آن به دست نیاورده باشند؟!

چطور در مسائل فقهی استنباط یک مجتهد عادی مورد پذیرش و قبول و حائز حجّیت می‌باشد، اما علم و یقین به صحّت مدرکات و واردات قلبیه و مکاشفات معنویّه، برای اینگونه از اعظام فقهاء و اکابر حکماء چون صدر المتألّهین شیرازی و استاد او میرداماد و شیخ بهائی

و غیرهم فاقد هرگونه ارزش و ملاک حجّیت است؟
 اگر گفته شود: ملاک حجّیت فتوای فقیه استناد آن به کلام معصوم علیه السّلام است، ولی در شهود اهل عرفان و مکاشفات اولیای الهی چنین استنادی وجود ندارد، بلکه صرفاً بر پایه واردات و ادراک صور و معانی مرتسمه در نفس است؛ و لذا ممکن است عاری از اشتباه نباشد، زیرا حضور صور و معانی در نفس انسان چه بسا بر پایه تخیل و توهم و خلق نفس بدون استناد و اتکاء به اصل و مبدأ علی آن باشد، و از این باب است که بزرگان معرفت و شهود هر مکاشفه‌ای را مقبول ندانسته‌اند و هر ادراک صورت و معنائی را منطبق با حقیقت و واقعیت نپنداشته‌اند.

پاسخ این سخن آنکه: گرچه احتمال اشتباه در واردات قلبیه برای همه افراد وجود دارد، لیکن انطباق آنها با مصادر وحی و مبانی تشیع و احادیث اهل بیت علیهم السّلام و اصول مسلمة حکمت متعالیه قطعاً احتمال خطاء منتفی، و سالک در این مرتبه به کشف یقینی و اعتقاد جزمی دست خواهد یافت؛ و اگر چنانچه در بعضی موارد احتمال خطاء در شهود و اشتباه در کشف معنوی برود از تمسک به احتیاط نباید دریغ ورزد، و همچون سلوک فقاہتی در مقام شک و تردید ناگزیر از توقّف در فتوی و احتیاط در عمل خواهد بود.

حاصل سخن آنکه: مکتب تفکیک با کنار گذاشتن براهین عقلی و عدم استخدام قوه عاقله در کشف معضلات و ادراک کلیات، حکم به بطلان و ناصوابی این موهبت عظیم الهی در کشف حقیقت از باطل

نموده، آن را به بوته فراموشی سپرده است؛ و با انکار و ابطال واردات قلبیه و شهود اهل معرفت و عرفای الهی، طریق وصول به عالم حقائق و مجردات و اسرار عالم وجود و افاضات نوریه و روحانیه از جانب حضرت حق بر قلب و ضمیر انسان را بکلی مسدود و مقطوع نموده است. درحالیکه چنانچه گذشت، متون وارده از اولیای شرع و لواداران مکتب وحی در عرصه‌های مختلف اجتماعی و عبادی و اعتقادی دارای مراتب مختلف از معنا و فهم و ادراک و معرفت است، و بدون توسل به مبانی گرانسنگ فلسفه و حکمت متعالیه و مفاهیم عرفان نظری و سلوک قلبی، وصول به آنها ممتنع و محال خواهد بود.

نتیجه اینکه مبانی این مکتب من‌درآوردی و بی‌پایه از نظر شرع مقدّس اسلام و مکتب اصیل اهل بیت عصمت قطعاً مردود، و پویندگان آن در وادی ضلالت و حیرت ضالّ و گمراه و متحیر خواهند شد. ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است^۱

نکته مهمّ اینکه: از آنجا که ظهور حقیقت توحید و ذات بالصرافه حضرت احدیت جلّ و علیّ بواسطه مقام اراده و مشیت او در عالم کثرت تجلی و تحقّق خواهد نمود (که در اصطلاح به آن مرتبه ولایت و سیطره بر عوالم وجود و تعینات جزئیّه نام برده می‌شود) قطعاً راه وصول به معارف الهی و شناخت حقیقی ذات پروردگار، بدون استمداد از این دریچه و توسل به ذیل الطاف و عنایات اهل بیت

۱- امثال و حکم دهمخدا، ج ۱، ص ۵۴۴ به نقل از سعدی شیرازی.

وحی و دستگیری آن ذوات مقدّسه و حرکت بسوی رشد و تجرّد و تکامل انسانی از مجرای فیض نفوس قدسی آنان امکان نخواهد داشت. و اگر چه سالک بدون توجّه به این نکته حیاتی در مسیر تجرّد و تهذیب قدم بردارد، و حتّی متدین به دین و مکتبی سوای مکتب اهل بیت علیهم السّلام باشد، امّا ناگزیر در میانه راه متوجّه این مسأله خواهد شد و با دستگیری ائمّه معصومین علیهم السّلام به مذهب تشیّع خواهد گروید.

در این باره استاد وحید سیر و سلوک عملی، عارف کامل و فقیه عالی مقام، حضرت آیه الحق سیّد علی قاضی طباطبائی می فرمایند:

محال است سالکی بدون استمداد از ذوات مقدّسه معصومین علیهم السّلام راه بجائی ببرد، و اگر در ابتدای مسیر دچار خطاء و اشتباه در اعتقاد باشد قطعاً با دستگیری و عنایات ائمّه هدی به راه راست و صراط مستقیم هدایت می شود.

البته در صورتی که سالک پیوسته در مسیر خلوص و صدق قدم بردارد، و این نکته حیاتی را دائماً نصب العین خود در همه مراحل سلوک و معرفت قرار دهد.

ابن فارض عارف کبیر مصری می فرماید:

ذَهَبَ الْعَمْرُ ضِيَاعًا وَ انْقَضَى باطلاً إِذْ لَمْ أَفْزُ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ
غیر ما اوتیتُ من عِدَى وَلَا عترة المبعوث من آل قُصَيٍّ

خلاصه مطلب اینک: «عمر خود را تمام به بطالت سپری نمودم،

و تنها امیدی که از این حیات به دست آوردم پیوند ولایت با شما خاندان وحی و رسالت بود.»

در مکتب عرفان که شناخت حقیقی ذات حق است از سایر کرامات و امور خارق عادت و جاذب خبری نیست، و فقط بر انکشاف اسرار حقیقت وجود با متابعت از شریعت اسلام و پیروی از سنت و ممشای اهل بیت پیامبر متمرکز است؛ درحالیکه مکتبهای دیگر به امور غیر عادی، اعم از اخبار از غیب و اطلاع بر نفوس و کشف اسرار عالم ماده و خواص مادی اشیاء و به دست آوردن مال و حطام دنیوی و تحصیل کیمیا و امثال آن، و شناخت ظاهری امام عصر عجل الله فرجه و تعیین زمان ظهور او و به حرکت درآوردن افراد به این سمت و به دست آوردن طی الارض و انجام افعال خارق عادت می‌پردازند.

بزرگان عرفان و اهل توحید توجه سالک را جز به خدای متعال موجب خسران او و به هدر دادن سرمایه عمر و تعویض جوهر نایاب وصل، به سنگهای بی‌ارزش و پست می‌شمرند.

آنچه که در این باب حائز اهمیت است اینکه انتساب عدّه‌ای از اهل دنیا به مکتب عرفان، موجب سوء ظن بسیاری از افراد به اهل توحید و معرفت گشته است؛ اینان با تغییر شمایل ظاهری خود و فراگیری چند اصطلاح از اهل عرفان و تظاهر به زهد و انعزال از خلق چه بسا حتی با زیر پا گذاشتن آداب شرعی و رعایت تکالیف و احکام ظاهری موجب بدبینی سایرین به مکتب و مرام عرفاء و اولیای

الهی گشته‌اند.

امروزه اصطلاح صوفی با عارف در فرهنگ مشرق زمین بخصوص فارسی زبانان متفاوت گشته است.

حقیقت عرفان و تصوّف یکی است، و آن ادراک شهودی ذات اقدس حقّ و کشف خفیات عالم وجود با بصیرت قلبی و علم حضوری است؛ و این مسأله از زمان رسول خدا و در طیّ استمرار ولایت اهل بیت علیهم السّلام در میان برخی از اصحاب خاصّ آنان چون سلمان فارسی و اویس قرنی و مقداد بن اسود و میثم تمّار و رشید هجرّی و حیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جعفی و محمد بن مسلم و بشر حافی و بایزید بسطامی و معروف کرخی و سرّی سقطی، و پس از زمان حضور در عصر غیبت امثال خواجه شمس الدّین حافظ شیرازی و شمس مغربی و شاه نعمت الله ولی و ابوسعید ابوالخیر و شیخ محمود شبستری و مولانا جلال الدّین محمّد بلخی و شیخ عطار نیشابوری و محیی الدّین عربی و ابن فارض مصری و آقا سید مهدی بحرالعلوم و سید علی شوشتری و جولای و آخوند ملا حسینقلی همدانی و شیخ محمّد بهاری و آقا سید احمد کربلائی و آقا سید جمال الدّین گلپایگانی و آقا سید علی قاضی و علامه طباطبائی و آقا سید حسن مسقطی و آقا سید هاشم حدّاد و علامه سید محمّد حسین حسینی طهرانی تا بحال دائر و سایر بوده است. البتّه بسیاری دیگر از نخبگان معرفت و توحید بوده‌اند، چون مرحوم آخوند ملا محمّد جعفر کبوتر آهنگی و سلطان محمد جنابذی

و مرحوم انصاری همدانی و دیگران که ذکر همه آنان از حوصله این مقاله خارج می‌باشد.

مرحوم علامه طهرانی راجع به استاد وحید اخلاق آقا سید علی قاضی چنین می‌فرمودند:

مرحوم قاضی دارای دو جنبه علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریه فقیهی عظیم و عالمی جلیل، و در علوم باطنیه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طی نموده، و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت او را بتمام معنی الکلمه به وادی حقیقت علی التّحقیق رهبری نموده است. با علمائی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحثهای بلاطائل و مفصل اصول فقه می‌پرداختند و بالتّیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند خرده می‌گرفت، و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می‌نمود.

و همچنین با دراویش و متصوفه‌ای که بظاهر شرع اهمّیت نمی‌دهند سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود: «سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفس راه و طریق است جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش بقدری در اتیان مستحبات و ترک مکروهات ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب المثل بود؛ بطوری که بعضی از معاندین و کورچشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند، و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند، و تا بتوانند بواسطه اتّهامات می‌خواهند چهره حقیقی عارفی جلیل و

انسانی وارسته را مسخ کنند می‌گفتند: این درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبات و ترک مکروهات قاضی برای گول زدن عامه و شبهه در طریق است، و گرنه وی یک صوفی است که بهیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!!

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث از جمله مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان رد و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند بطوری که همه بشنوند فرمودند: «نعم الرجل أن يكون فقیها صوفیاً». و این، مانند ضرب‌المثل‌ها از کلمات مرحوم قاضی بجای ماند. فقیه، یعنی عالم به شریعت و احکام؛ و صوفی، یعنی عالم به راه‌های نفس آفاره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان، و مبارزه و مجاهده با مشتبهات نفسانی برای رضای خاطر ربّ محمود و پروردگار منان ذوالطول و الإحسان.^۱ انتهی کلام علامه طهرانی.

مکتب و طریقت تمامی این عرفای بالله و اولیای الهی فقط منحصر در معرفت ذات حق بنحو شهود و ادراک قلبی است، که با عبور از مراتب نفس و پشت پا به اعتبارات عالم دنیا و رفض جمیع انانیت‌ها و شوائب نفس آفاره و طی مدارج جمال و جلال و عبور از عوالم ظلمت و حجب نوریّه، به معرفت ذات پروردگار نایل آمده و در حریم قدس او مأوی گزیدند، و دیگران را به این معرفت و شناخت دعوت کرده‌اند.

۱ - مکتوبات خطی علامه طهرانی (ره) شماره ۱۸، ص ۲۶۲.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۱

جائی که رسول گرامی اسلام فرمود:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ؛^۲

و یا همچنان که مرحوم آقا سید هاشم حداد می‌فرمود:

ما جائی هستیم که جبرئیل را قدرت نزدیک شدن به آن نیست،

و از ادراک مرتبه وجودی ما عاجز است.

اگر ذره‌ای زین نمط بر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم^۳

البته این بنده در جلد دوم کتاب «أسرار ملکوت» راجع به مرتبه

عرفای الهی و خصوصیات آن و آثار آنان تا حدودی توضیح داده‌ام.

اما برخی از اهل ریا و خدعه و مکر در زمان ائمه علیهم السلام

چون سفیان ثوری پدید آمدند و در مقابل مکتب وحی و طهارت مردم

را به دور خود جمع نمودند، و با تظاهر به گوشه‌گیری و زهد و

إعراض از دنیا عرصه انحراف و اعوجاج را برای مردم عوام فراهم

آوردند، و با لقب صوفی موجب بدنامی این اسم و صاحبان اصلی و

واقعی آنها گشتند؛ و این مسأله در طول تاریخ همچنان استمرار یافت،

۱ - دیوان حافظ شیرازی، ص ۳۱۸.

۲ - بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۴۳؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ کشف الخفاء،

للعجلونی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير، للمناوی، ج ۴، ص ۸.

۳ - بوستان سعدی، دیباچه بوستان، ص ۱۶:

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

و هر دو دسته از اهل توحید و شهود و افراد محتال و مکار و دنیاپرست در این عرصه بظهور رسیدند.

خواجه حافظ شیرازی از سالک وارسته و سایر سیر حرم إله به صوفی یاد می‌نماید:

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باشد

ورنه اندیشهٔ این کار فراموشش باد^۱

و یا در جای دیگر می‌فرماید:

سحرگه رهروی در سرزمینی

همی گفت این معمّا با قرینی

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف

که در شیشه برآرد اربعینی^۲

لیکن در مقابل این افراد از اهل سیر و سلوک و صلاح، به دستۀ

دیگر از اهل نفاق و مکر و خدعه سخت می‌تازد؛

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد

ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود هر که در او غش^۳ باشد

۱- دیوان حافظ شیرازی، ص ۸۲.

۲- همان مصدر، ص ۳۷۶.

۳- همان مصدر، ص ۱۲۳.

و نیز می‌فرماید:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
 بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
 بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
 زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
 فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
 شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
 حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد^۱

و لذا بسیاری از ارباب فن را عقیده بر آنست که مصداق این دو عنوان یکی است؛ بدین معنی که اگر مقصود از عرفان، ادراک شهودی ذات اقدس حق و فناء بالله و بقاء بالله باشد، اطلاق عارف و صوفی و درویش به فرد واجد آن اطلاقی حقیقی و واقعی است، و اگر منظور صرفاً احتفاظ بر برخی از اصطلاحات و انجام پاره‌ای از اوراد و تظاهر به زهد و گوشه‌گیری و ایراد بر علماء و بزرگان از صلحاء شریعت باشد، باز بر فرد منحرف و متظاهر به این امور هر سه عنوان اطلاق می‌شود.

نقل می‌کنند: عده‌ای از معممین اهل ظاهر نسبت به مرحوم آیه الله عارف کامل و مربی اخلاق، استاد الكل، آخوند ملا حسینقلی

۱ - همان مصدر، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

همدانی نسبت‌های ناروا و زشتی روا داشتند و در صدد ایذاء ایشان برآمدند، و در نامه‌ای به مرحوم شریبانی مرجع تقلید وقت، او را به عنوان صوفی خطاب نمودند. مرحوم شریبانی در پاسخ آنان فرمود: «اگر صوفی آنست که شخصیتی مثل آخوند مصداق آنست، ای کاش خدای متعال مرا نیز از جمله صوفیه قرار می‌داد».

و نیز پس از فوت مرحوم آیه الله عارف واصل شیخ محمد جواد انصاری همدانی، عده‌ای ایشان را به عنوان صوفی در مجالس و محافل معرفی می‌نموده، و با تهمت‌ها و نسبت‌های وقیح درصدد کوبیدن و تدمیر شخصیت علمی و روحانی این ولی الهی برآمدند؛ در این وقت مرحوم آیه الله آخوند ملا علی همدانی، که جنبه مرجعیت را نیز حائز بودند در اعلامیه‌ای برای اقامه مجلس ترحیم نوشتند:

إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ.^۱

«اگر عالمی از پویندگان طریق هدایت و مکتب راستین اهل بیت عصمت (آنان که در وصفشان امام ابی جعفر الصادق علیه السلام فرمود: أَنْتُمْ وَاللَّهِ نُورٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ.^۲ «شما قسم به خدا نور الهی و چراغ هدایتید در تاریکیهای عالم ماده و ظلمات کثرات دنیا») بمیرد، شکافی در اسلام پدید آید که هیچگاه ترمیم و اصلاح نخواهد شد.»

از آنجا که محوریت این مقاله بر لزوم و ضرورت سیر و سلوک الی الله است، و بیان اینکه بدون توجه نفس به حقائق افعال و عبادات

۱ - بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۳، ح ۹، باب ۱۰، حق العالم.

۲ - کافی، ج ۸، ص ۲۷۵.

و پیروی انسان از استاد کامل و عارف واصل، اصل لا یتغیر و مسلم برای ترقی و تکامل است، لذا پرداختن به مسأله عرفان و تصوف موجب تطویل بلاطائل و خروج از مقصد و منظور بحث خواهد بود، و بدین مقدار از توضیح در این باب اکتفاء می‌شود؛ گرچه کلمات بزرگان در این مسأله متفاوت است، اما آنچه که بنظر نگارنده می‌رسد همان است که معروض شد، و هیچ فرقی بین مصداق این دو عنوان، چه مصداق فرد عارف کامل و سالک واصل و چه مصداق فرد متظاهر و ریاکار آن نمی‌باشد.

آنچه که از مجموعه کتب آسمانی و بخصوص آیات شریفه قرآنی و احادیث وارده از اولیاء امر حضرات معصومین علیهم السلام، و نیز بیانات راقیه اولیای الهی و عرفای بالله، و نیز اقرار و اعتراف وجدان و فطرت انسانی به دست می‌آید این است که: وجود انسان که از مقام ذات حضرت حق با خطاب «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۱ به عالم ماده و دنیا نزول یافته است، در کمون ذات خود استعداد رتبه خلیفه الهی (که به معنای بروز و ظهور جمیع صفات و نعوت حضرت حق است) و وصول به مرتبه فعلیت آن را دارد؛ اگر هم و غم خود را صرف مراقبه و انجام تکالیف و برنامه مدونه از قبل اولیای دین و لواداران شرع مبین قرار داد، به این نعمت عظمی و فوز ابدی نایل خواهد شد و شاهد وصل را در آغوش خواهد گرفت، و وفود به حریم قدس و امان حضرت حق پیدا خواهد نمود، و به فلاح و

۱ - سوره الحجر (۱۵) قسمتی از آیه ۲۹.

سعادت دارین رستگار و کامیاب خواهد گردید. و اگر عمر خود را در این دنیا به جمع زخارف دنیوی و رسیدن به ریاسات و اشتغال به امور دنیا سپری نماید دچار خسران و نکبت و پشیمانی ابدی خواهد شد؛ خواه دنیا و اشتغال به آن خارج از محدوده شئون الهی و دینی باشد، و یا در محدوده امور عبادی و علوم دینی و اشتغال به رتق و فتق امور مردم و رفع مشکلات دینی و اجتماعی باشد، هیچ فرقی نمی‌کند، مهم این است که نیت و قصد از اشتغال به این مسائل چه باشد. آیا مقصد وصول به معرفت الله و رفض عالم انانیت و نفس و کثرات و انکشاف حقیقت توحید در قلب و ضمیر است، و یا صرف پرداختن به این امور و گذران وقت و رسیدن به منویات و خواسته‌های نفس اماره و ریاسات دنیویّه و لذات نفسانیّه در قالب مظاهر عبادی و ظهورات معنوی و شرعی؟!

و لذا چنانچه گذشت صرف اشتغال به دروس الهی و صرف اوقات در تحقیقات و تدقیقات آن دردی را از نفس سرگشته و متحیر انسان دوا نخواهد کرد؛ و انسان پس از گذشت مدت مدیدی از عمر خود و صرف اوقات در امور و اشتغالات دینی، خود را رها و متحیر و سرگشته از معارف شهودی عالم خلقت و اسرار وجود در مبدأ و معاد احساس می‌کند، و تازه به فکر جبران مافات و استعداد برای حرکت در مسیر تکامل نسبت به چند روز آینده عمر خود می‌افتد. مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین مبین و اطلاع بر فقه و تفسیر و حکمت و تاریخ،

تازه دریافت که آنچه فرا گرفته دستگیر او نخواهد شد، و باید حرکتی جدید و نظامی متفاوت با گذشته را برای اصلاح نفس و تهذیب قلب در پیش گیرد، و بدین لحاظ جهت انجام این مهم به دنبال استاد کامل و سالک راه یافته برآمد، تا بتواند نفس ناقص و سرگشته او را به عالم کمال و معرفت هدایت نماید.

مرحوم آیه الله آقا سید علی شوشتری پس از صرف عمر در راه اعتلای مکتب تشیع و رسیدگی به امور مردم، توفیق الهی رفیق گردید و به دستور استادی عارف به سرمنزل مقصود راه یافت و شاهد وصل معرفت را در آغوش کشید.

بوعلی، حسین بن عبدالله سینا پس از سپری نمودن عمر در اشتغال به امور دنیا و پذیرش مسئولیتهای حکومتی و مطالعه و بحث و تدریس علوم الهی، دریافت که راه و مسیر گذشته او وجدان تشنه و نفس جویای معرفت و کمال او را سیراب ننموده، و هم اکنون با دستی خالی و سرمایه‌ای به هدر رفته و وجودی ناقص باید رخت از این سرا بیرون بکشد؛ و گویند که در آخر عمر دائماً در حال انزوا و ابتهاج و تضرع و تهجد و مراقبه و ریاضات شرعی بسر می‌برد، تا بلکه نصیبی از آن طرف شاملش گردد، و تا حدودی جبران عمر از دست رفته را بنماید.

آنچه که از تجربه تاریخ و گذران عمر و تأمل و تفکر در سرنوشت انسان به دست می‌آید اینک: پس از گذشت عمر گرانبها و از دست دادن نعمت حیات و به آخر رسیدن رشته زندگی، تازه انسان

متوجّه حقائق و واقعیت‌ها شده، بر فقدان گوهر حیات و مقصد غائی دست مصیبت بر سر زده، در ماتم این فاجعه بسوگ می‌نشیند. پس چه بهتر که قبل از فرا رسیدن این لحظه توفیق الهی نصیب گردد و پرده جهل و غفلت از جلوی دیدگان به کنار رود، و حقائق عالم وجود چهره بر روی قلب و نفس انسان بگشاید، و ضمیر تشنه و واله انسان از سرچشمه آب حیات سیراب، و لمعات انوار عالم قدس نفس منغم در کثرات را به حریم وحدت و مقام عظمت حق برساند.

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌فرمود:

علم و توحیدی که نصیب عرفاء می‌شود، اگر ذره‌ای از آن را در این عالم بریزند، به تمام علمهای عالم ماده و علوم دانشگاه‌ها می‌ارزد و بر آنها فزونی دارد؛ آنوقت عدّه‌ای جاهل بدون کمترین اطلاع از این مدارج کمال و علوم حقیقیه الهیه در مقام انکار آن برمی‌آیند و آنها را از زمره تخیلات و اوهام می‌شمرند.

علامه بزرگوار مرحوم آیه الله شیخ حسین حلّی - رضوان الله علیه -

بارها می‌فرمود:

این مطالب بسیار عالی و راقی است که نصیب هر کسی نخواهد شد، و کجا من و امثال من می‌توانند به این ذروه از مراتب شهود و انکشاف حقیقت دسترسی پیدا کنند.

و نیز علامه طهرانی در مقام تعریف مرتبت و منزلت عرفای الهی، که تنها این طائفه‌اند که از وحدت بالصرافه حق مطلع‌اند و حقیقت توحید را کما هی هی با سرّ و ضمیر خود دریافته‌اند، می‌فرمایند:
حالا شما می‌توانید دریابید که: عظمت کلام متین و منطق قویم

و برهان قوی و لطیف و دقیق گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام تا چه حدی عمیق و باریک است که به تمام زوایای آن صدرالمتألهین هم نرسیده است، و غیر از عرفاء بالله در طول این قرون کسی بدان تفوه ننموده است، و عرفاء هم که غالباً در کتابهایشان از راه استدلال و برهان پیش نمی‌آمدند؛ فلهدا این دقیق، مبهم و در پس پرده بود تا در این زمان‌های اخیر که راه استدلال و برهان را هم عرفاء بالله که مدرس حکمت و فلسفه الهی نیز بودند به میان آوردند، و همچون مرحوم سید علی شوشتری: استاد و وصی شیخ مرتضی انصاری در اخلاق و عرفان، و بهترین شاگرد برومندش: آخوند ملاً حسینقلی همدانی، و بهترین شاگردان او همچون شیخ محمد بهاری و سید احمد کربلانی طهرانی، و بهترین شاگرد اخیر: مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی، و از بهترین شاگردان او مرحوم عارف و حکیم و فقیه و متکلم و مفسر زمان و نابغه دوران حضرت استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - قدس الله أَسْرَارَهُمُ الزَّكِيَّةَ - علماً و عملاً، شهوداً و برهاناً، منطقاً و استدلالاً این واقعتاً را اعلام فرمودند.

شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ، وَ رَزَقَنَا مِنْ عُلُومِهِمْ، وَ جَعَلْنَا مِنْ تَابِعِيهِمْ فِي الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ، بِمُحَمَّدِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَ بِوَصِيَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ بِالْأَيْمَةِ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ سَلَامَ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^۱

اینان بزرگانی بودند که پس از إحراز عالیتین و بالاترین مراتب

۱ - توحید علمی و عینی، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

علوم ظاهری قدم در راه سیر و سلوک إلی الله گذاردند، و با عزمی متین و اراده‌ای استوار از لذات دنیویّه و هواهای نفسانی چشم پوشیدند، و خیمه و خرگاه خود را در حریم قدس و منزلگاه حضرت محبوب فرود آوردند.

دربارهٔ مرحوم آیت عظمای الهی آقا سید احمد کربلائی - رضوان

الله علیه - می‌فرمایند:

و اما راجع به علم و فقاہت، و تزلّع در علوم رسمی همین بس که در سنّ حدود چهل سالگی او را نامزد برای مرجعیّت شیعیان نمودند؛ و همه متفقاً او را به نبوغ علمی و تقوای روحی قبول داشتند؛ ولی معذک خود او حاضر نشد نه فتوی دهد و نه رساله بنویسد؛ و حتی از نماز جماعت هم در ملاء عام، همچون استاد قاضی و استاد علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - خودداری کرد.^۱

باری روش و سیرهٔ این بزرگان سیر و سلوک إلی الله تا وصول به مرتبهٔ ذات احدیّت است. یعنی ادراک حقیقی کلیّه مراتب اسماء و صفات پروردگار، و پس از آن اندکاک و محو و فناء در ذات اقدس حضرت حق، بنحوی که هیچ اسم و رسمی از ذات سالک باقی نماند و حقیقتی جز حقیقت ذات احدیّت وجود نداشته باشد. و این مرتبه لا اسم و لا رسم است که بسیاری از افراد وصول انسان را بدین مرتبه انکار می‌نمایند، زیرا ذات پروردگار را مجزّی و جدای از اسماء و صفات او

۱ - توحید علمی و عینی، ص ۲۳.

می‌پندارند، و تعینات و تشخصات در عوالم وجود را مراتب نازلۀ اسماء و صفات می‌دانند، و خود ذات باری تعالی را مافوق همه اسماء و صفات دانسته، هیچ ربطی بین ذات و بین اسماء و صفات برقرار نمی‌کنند. و از آنجا که حقیقت ولایت را ظهور خارجی اسماء و صفات حضرت حق می‌دانند، پس نهایت حرکت و سیر سالک الی الله را محو و فناء در ولایت که همان اسماء و صفات کلیۀ حق است می‌دانند، و راهی بسوی ذات اقدس حق نمی‌یابند.

علامۀ طهرانی - رضوان الله علیه - می‌فرمایند:

وصی مرحوم قاضی: مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - اعلی الله درجته - می‌فرمودند: یک روز به حضرت آقا (استاد قاضی) عرض کردم: در عقیدۀ شیخیہ چه اشکالی است؟! آنها هم اهل عبادتند، و اهل ولایتند؛ بخصوص نسبت به امامان علیهم السلام مانند خود ما بسیار اظهار محبت و اخلاص می‌کنند، و فقہشان هم فقه شیعه است، و کتب اخبار را معتبر می‌دانند و به روایات ما عمل می‌نمایند؛ خلاصه هرچه می‌خواهیم بگردیم و اشکالی در آنها از جهت اخلاق و عمل پیدا کنیم نمی‌یابیم!

مرحوم قاضی فرمودند: فردا «شرح زیارت» شیخ احمد احسائی را بیاور!

من فردا «شرح زیارت» او را خدمت آن مرحوم بردم؛ فرمودند: بخوان! من قریب یک ساعت از آن قرائت کردم. فرمودند: بس است! حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در چیست؟! اشکال آنها در عقیده‌شان می‌باشد.

این شیخ در این کتاب می‌خواهد اثبات بکند که: ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست، و آن مافوق اسماء و صفات اوست؛ و آنچه در عالم متحقق می‌گردد با اسماء و صفات تحقق می‌پذیرد؛ و آنها مبدأ خلقت عالم و آدم و موثر در تدبیر شؤون این عالم می‌باشند در بقاء و ادامه حیات.

آن خدا اتّحادی با اسماء و صفات ندارد، و اینها مستقلاً کار می‌کنند، و عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می‌گیرد، نه به سوی ذات او که در وصف نمی‌آید و در وهم نمی‌گنجد.

بنابراین، شیخ احمد احسائی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند؛ و این عین شرک است.

اما عارف می‌گوید: ذات خداوند بالاتر از توصیف و برتر از تخیل و توهم، سیطره و هیمنه بر اسماء و صفات دارد؛ و جمیع اسماء و صفات بدون حدود وجودی خودشان و بدون تعینات و تقیدات، در ذات اقدس او موجود می‌باشند؛ و همه اسماء و صفات به ذات برمی‌گردند، و مقصود و مبدأ و منتهی ذات است؛ غایة الامر از راه اسماء و صفات. و ما در ﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدَّيِّ قَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱، اشاره به همان ذات می‌کنیم گرچه برای ما معلوم نباشد... انتهی فرمایش حضرت قاضی.

بدین مناسبت شیخیه و حشویه که رئیسشان شیخ احمد احسائی است، در قطب مخالف عرفا قرار دارند؛ و لهذا این همه با عرفا

۱ - سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۷۹.

دشمنی می‌کنند و سرسختی می‌نمایند، چرا که صددرصد با یکدیگر در مَمَشی مختلف هستند.^۱

اعتقاد مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - نسبت به برخی از عرفاء الهی از زبان مرحوم علامه طهرانی این چنین است:

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - سعدی شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند: اشعار او ممّا لا یُذکَرُ اسمُ الله علیه است. آری یک غزل دارد که انصافاً خوب سروده است و آن اینست:

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست. الخ.

اما ملاّی رومی را عارفی رفیع مرتبه می‌دانستند، و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند، و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شمردند؛ و قائل بودند که: محال است شخصی به مرحله کمال انسانی برسد، و ولایت برای او مشهود نگردد. و می‌فرمودند: وصول به توحید فقط از ولایت است؛ و ولایت و توحید یک حقیقت است. بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل سنّت بوده‌اند یا تقیّه می‌کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند، و یا به کمال نرسیده‌اند.^۲

۱ - روح مجرد، ص ۴۲۶ الی ۴۲۸.

۲ - مرحوم حدّاد نیز بارها تصریح فرمودند: وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیّت عزّ اسمّه بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حقّ از علی بن ابی طالب و فرزندان او بتول عذراء صلوات الله علیهم محال است.

به محیی الدین عربی و کتاب «فتوحات مکیه» او بسیار توجه داشتند و می‌فرمودند: محیی الدین از عرفای کاملین است، و در فتوحات وی شواهد و ادله‌ای فراوان است که او شیعه بوده است؛ و در کتب او مطالبی که مناقض با اصول مسلمة اهل سنت است بسیار است.

مرحوم قاضی (ره) حافظ شیرازی را عارفی کامل می‌دانستند، و اشعار مختلف او را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می‌نمودند؛ ولی معتقد بودند که: ابن فارض مصری از وی اکمل است؛ و از «دیوان حافظ» و از اشعار ابن فارض در «نظم السلوک» (تائیه کبری) و غیره بر این مطلب شواهدی ذکر می‌نمودند.^۱

باری مسأله سیر و سلوک إلی الله حقیقتی است انکارناپذیر، و توفیقی است از جانب حضرت حق که نصیب برخی فرزندگان و وارستگان از افراد بشر خواهد شد، و سایر اشخاص هرچند که از درجات بالای علم و دیانت و معرفت برخوردار باشند بدان راه ندارند، و همانطور که بزرگان اهل شهود و راه‌یافته‌گان حریم معبود خبر آورده‌اند، و تجربه و سیر در مطالب و حیات بزرگان نیز بر این مسأله شاهد و گواه است، راه وصول به تکامل بشری و حصول فعلیت تامه و ادراک شهودی و حضوری حقیقت توحید، جز از راه عرفان و متابعت از دستورات و برنامه‌های علمی و عملی مکتب اهل بیت علیهم السلام و تمسک به عنایات و الطاف آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ و هر کس جز این مطلب ادعائی دارد و یا شاهدهی مخالف، می‌تواند

۱ - روح مجرد، ص ۳۴۳ با کمی اختلاف؛ مکتوبات خطی، ج ۱۸، ص ۲۶۳.

ارائه دهد؛ این گوی و این میدان.

و لذا بزرگان اهل معنا برای حرکت سالک إلى الله برنامه‌های عملی ذکر می‌نمودند؛ از جمله دستورالعملی است که استاد عرفان و وحید عصر در مسأله توحید، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی به همه آرزومندان شهود جمال پروردگار و وفود به حریم قدس او توصیه و سفارش نموده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و الصَّلوة و السَّلَام على مُحَمَّد و آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

مخفی نماناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف، در تمام حرکات و سکانات و تکلمات و لحظات و غیرها، راهی به قرب حضرت ملک الملوک جلّ جلاله نیست؛ و به خرافات ذوقیه، اگر چه ذوق در غیر این مقام خوب است کما دأب الجهال و الصّوفیة - خذلهم الله جلّ جلاله - راه رفتن، لا یوجب إلاّ بعداً. حتی شخص هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار صلوات الله علیهم آورده باشد، باید بفهمد از حضرت احدیت دور خواهد شد؛ و هکذا در کیفیت ذکر بغیر ما ورد عن السادات المعصومین علیهم السّلام عمل نماید.

بناءً علیهذا، باید مقدّم بدارد شرع شریف را، و اهتمام نماید هر چه در شرع شریف اهتمام به آن شده. و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده‌ام اینست که اهمّ اشیاء از برای طالب

قرب جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی، نه ذکرت و نه فکرت به حال قلبت فائده‌ای نخواهد بخشید؛ چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در مقام عصیان و انکار است بی‌فایده خواهد بود. نمی‌دانم کدام سلطان اعظم از این سلطان عظیم الشان است؟! و کدام نقار أقبح از نقار با او است!؟

فأفهم ممّا ذکرتُ أنّ طلبکَ المحبّةَ الالهیّةَ مع کونکَ مُرتکبًا للمعصیةِ أمرٌ فاسدٌ جدًّا، و کیف یخفی علیک کونَ المعصیةِ سببًا للنّفرة، و کونَ النّفرة مانعةً الجمعِ معه المحبّة؛ و إذا تحقّق عندک أنّ ترکَ المعصیةِ أوّلَ الدّین و آخره، ظاهره و باطنه، فبادرِ إلى المجاهدّة، و اشتغلْ بتمامِ الجدِّ إلى المراقبة، من أوّلِ قیامک من نومک فی جمیعِ آناتک إلى نومک، و ألزمِ الأدبَ فی مقدّسِ حضرته. و اعلم أنّک بجمیعِ أجزاءِ وجودک ذرّةً ذرّةً اسیرُ قدرته، و راعِ حرمةَ شریفِ حضوره.

و اعبدهُ کأنّک تراه، فإن لم تکن تراه فإنّه یراک؛ و التفتْ دائماً إلى عظمتِهِ و حقارتک، و رفعتِهِ و دنائتک، و عزّتِهِ و ذلتک، و غناهُ و حاجتک، و لا تغفلْ شناعةَ غفلتک عنه جلّ جلاله مع التفاتهِ إلیک دائماً؛ و قُمْ بین یدیه مقامَ العبدِ الذّلیلِ الضّعیفِ، و تبصّبْ تحت قدمیه بصبّصّةِ الکلبِ النّحیف؛ أو لا یکفیک شرفاً و فخراً أنّه أذنَ لک فی ذکرِ اسمه العظیمِ بلسانک الکثیفِ الذّی نجّستُهُ قاذوراتُ المعاصی؟

پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی‌حیائی است مخزن سلطان را آلوده به نجاسات و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و

غیرها من المعاصی نمودن؛ مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد، نه محبس مملوّ از قاذورات؛ و بی‌شکّ چون دقّت در مراقبت نکرده‌ای، نمی‌دانی که از جوارح سبعة یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج، چه معصیت‌ها می‌کنی، و چه آتش‌ها روشن می‌نمائی، و چه فسادها در دین خودت برپا می‌کنی، و چه زخمهای مُنکره به سیف و سنانِ زبانت به قلبت می‌زنی، اگر نکشته باشی بسیار خوبست. اگر بخواهم شرح این مفاسد را بیان نمایم در کتاب نمی‌گنجد، در یک ورق چه می‌توانم بکنم؛ تو که هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده‌ای، چگونه منتظری که در شرح احوال قلب چیزی به تو بنویسم؟! پس:

الْبِدَارُ الْبِدَارُ إِلَى التَّوْبَةِ الصَّادِقَةِ ثُمَّ الْعَجْلُ الْعَجْلُ فِي الْجِدِّ وَالْمُرَاقِبَةِ.

خلاصه، بعد از سعی در مراقبت، البته طالب قرب، بیداری و قیام سحر را اقلّاً یک دو ساعت به طلوع فجر مانده‌اند، به حضور قلب الشمس از دست ندهد، و نماز شب را با آداب و حضور قلب بجا بیاورد، و اگر وقتش زیادتر باشد، به ذکر یا فکر یا مناجات مشغول بشود، لیکن قدر معینی از شب باید مشغول ذکر با حضور بشود، در تمام حالاتش خالی از حزن نبوده باشد، اگر ندارد تحصیل نماید به اسبابش، و بعد از فراغ، تسبیح سیده نساء، و دوازده مرتبه سوره توحید، و ده مرتبه لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك الی آخر، و صد مرتبه لا إله إلا الله، و هفتاد مرتبه استغفار بخواند، و قدری از قرآن شریف تلاوت نماید، و دعای معروف صباح، اعنی: یا من دَلَعَ لسان الصَّبَاحِ الی آخر البته خوانده شود، و دائماً با وضوء باشد، و اگر بعد از هر

وضوء دو رکعت نماز بکند، بسیار خوبست.

بسیار ملتفت باشد که بهیچ وجه اذیتش به غیر نرسد، و در قضاء حوائج مسلمین لا سیما علماء و لا سیما اتقیائهم سعی بلیغ نماید، و در هر مجلس که مظنّه وقوع در معصیت است، البتّه، البتّه، البتّه، اجتناب نماید، بلکه مجالست با اهل غفلت به غیر شغل ضرورّه مضرّ است، اگر چه از معصیت خالی بوده باشد، کثرت اشتغال به مباحات و شوخی بسیار کردن و لغو گفتن و گوش به اراجیف دادن قلب را می میراند.

اگر بی مراقبت مشغول به ذکر و فکر بشود بی فائده خواهد بود، اگر چه حال هم بیاورد، چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد، گول حالی را که ذکر بیاورد، بی مراقبه نباید خورد.

زیاده طاقت ندارم، بسیار التماس دعا از همه شماها دارم! این حقیر کثیر التّفصیر و المعاصی را فراموش ننمائید، و در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سوره قدر بخوانید.

و از جمله ابواب عظیمه ایمان، حبّ فی الله جلّ جلاله و بغض فی الله جلّ جلاله می باشد، و قد عقد له فی «الوسایل» و غیرها من کتب الاخبار باباً مستقلاً، فارجع الیها لعلّک تعرف عظمته، و تأخذ لنفسک نصیباً منه.

شکی نیست که محبوب اوّل، ذات اقدس کبریائی جلّ جلاله می باشد، بل و کلّ محبّه لا ترجع الی محبّته فلیس بشیء.

ثمّ بعده، باید هر کس این سلطان عظیم الشان را بیشتر دوست داشته باشد، پس اوّل محبوب، بعد از واجب الوجود، وجود مقدّس ختمی مآب صلوات الله علیه و آله می باشد، ثمّ بعده

أمیرالمؤمنین علیه السلام، ثمّ الأئمّة المعصومین علیهم السلام، ثمّ الأنبياء و الملائکة، ثمّ الاوصیاء، ثمّ العلماء و الاولیاء. و در زمان خودش، اتقیاء زمانش را، لا سیما اگر عالم باشد، ترجیح بدهد در محبت بر کسانی که بعد از اویند در درجه، و هكذا یتنزّل؛ ولیکن سعی نماید صادق باشد در این محبت، مرتبه آسانی نیست، اگر متفکر باشید، خواهید فهمید که اگر آثار محبت در حرکات و سکنات ظاهر شد، شخص مدعی این محبت، صادق است و إلا فلا. لیکن گمان ندارم که به کنه و لوازمش برسی، و حقیر هم بیش از این در وسعم نیست. الحاصل، لا طریق إلى القرب إلاّ بشرع شریف فی کلّ کلیّ و جزئی؛ انتهى.^۱

این نامه که در واقع دستورالعمل سلوکی به جمیع سالکان حریم حقّ است، گرچه قدری طولانی است و با وضع مقدمه و مقاله چندان سازگاری ندارد، اما از آنجا که نویسنده آن مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی، از اکابر علماء و فقهاء شیعه امامیه، و از طرفی سرسلسله عرفای بالله و سرحلقه اولیای الهی است، بنحوی که انتساب تلامذه و ارادتمندان به او، فخری عظیم و موهبتی الهی به حساب می آید، و هرچه از عرفاء شامخین امثال مرحوم حاج شیخ محمد بهاری و حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و آقا سید احمد کربلایی و مرحوم آقا سید علی قاضی و علامه طباطبائی و برادر بزرگوارشان و عارف کامل مرحوم سید هاشم حدّاد و علامه طهرانی و غیره، پس از ایشان به

۱- تذکرة المتّقین، ص ۱۹۰ الی ۱۹۶.

ظهور رسیدند، همه و همه خود را از برکات وجودی و فیوضات ربّانیّه بواسطهٔ نفس قدسی او می‌دانند.

علامهٔ طهرانی هرگاه اسمی از مرحوم آخوند ملا حسینقلی به میان می‌آمد، رنگ چهره‌شان دگرگون می‌شد، و از او به تعابیری استثنائی یاد می‌نمودند، و او را بر سایر بزرگان اهل معرفت تفضیل می‌دادند؛ لذا جای آن داشت که به عنوان دستور سلوک در این مقاله آورده شود.

در این نامه محور دستورات ایشان بر ترک معاصی و مراقبه است. بدون مراقبهٔ تامّ و اطاعت از برنامهٔ سلوک، سالک ره به جائی نخواهد برد؛ گرچه نفس، با اوراد و اذکار و قیام به عبادت و نوافل، به التذاذات صوری و مقطعی دست یابد.

آنچه در اینجا ذکرش لازم است این است که: رعایت برنامهٔ سلوک و مراقبه، باید تحت اشراف و نظر فرد راه رفته و به مقصد رسیده باشد؛ زیرا عبور از شهوات نفسانیّه و اهواء دنیویّه، بدون هدایت و ارشاد استاد کامل مشرف به نفوس و ضمائر سلاک امکان‌پذیر نخواهد بود؛ و بر این مسألهٔ جمیع اساتید عرفان و مهّرهٔ فنّ تصریح دارند.

مرحوم قاضی می‌فرمودند:

اهمّ از آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوی بیرون آمده و به معرفت الهیّه رسیده و انسان کامل است، که علاوه بر سیر الی الله، سه سفر دیگر را طی نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق بالحقّ بوده باشد.^۱

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۸۶، پاورقی.

و هم ایشان می‌فرمودند:

اگر شخصی در طلب استاد دو سوّم عمر خود را سپری نماید، به بیراهه نرفته است.

نیز در بیان ضرورت استاد در سیر و سلوک إلی الله وارد است که:

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی^۱
اطاعت از دستور استاد کامل، شرط اصلی حرکت در طریق است؛
و به هر اندازه سالک این مسأله را سبک بشمارد به همان مقدار دچار
ضرر و زیان و خسارت شده است.

بر این اساس سالک در مقام اطاعت باید دستور استاد را بر
خواست و اراده خویش مقدم بدارد؛ بلکه هیچ خواستی جز اطاعت از
مرشد و مراد خویش نداشته باشد، و او را ولیّ و صاحب اختیار در
جمیع امور حیات خود بداند. با اذن او قیام نماید و با اذن او توقف
کند، در روابط اجتماعی کاملاً تحت اشراف و رخصت او عمل نماید.
و باید توجه داشته باشد که در بسیاری از موارد اطاعت و انقیاد از
استاد، برخلاف تمایلات و مشتتهای نفسانی صورت می‌پذیرد؛ ولیکن
باید با عزمی متین و اراده‌ای خلل‌ناپذیر میدان را به نفس و امیال
دنیویّه و شهوانی او نسپارد.

علّت اینکه بسیاری از بزرگان با وجود سلوک در مسیر إلی الله
به مراتب نهائی کمال نرسیدند، و در نیمه راه از حرکت بازماندند، و یا
اینکه خدای نکرده به سیر قهقرائی دچار گشتند، این بود که در مقابل

۱- امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۴۸۴.

استاد همه وجود خود را به او نسپردند، و برای خود حظّ و نصیبی در مقام اختیار و عمل قرار دادند؛ و استاد هم که خارج از میل و اختیار شاگرد کاری نمی‌تواند انجام دهد.

مطلب دیگری که تذکر او در اینجا حائز اهمیت است این است که: برخی تصوّر می‌کنند که عمل به دستورات بزرگان بدون تسلیم و سرسپردگی به استاد راه و مربّی نفس، انسان را به فعلیت و کمال می‌رساند؛ و لذا هیچ سعی و کوششی را برای تحصیل این مهمّ مبذول نمی‌دارند، و صرفاً بر اساس میل و سلیقه خود به انجام او را و اذکار و ترتیب امور اجتماعی و شخصی می‌پردازند.

این دسته نیز سخت در اشتباه و غفلت و ضلالتند؛ زیرا همانطور که قبلاً گذشت، خطرات و موانع موبقه و مهلکه راه آنقدر زیاد است که مجال حرکت و رشد و سیر را از سالک می‌گیرد، و در این موقعیت هیچ فرقی بین فرد عامی و عالم وجود ندارد، بلکه خطرات و بلایا برای عالم به مراتب بیشتر و سخت‌تر و مهلک‌تر خواهد بود؛ و لهذا بسیاری از اساتید عرفان قبل از پذیرش ارشاد و دستگیری شاگرد، او را به تأمل و تدبّر در امور و جریانات و حوادث مستقبله فرا می‌خواندند، و عزم و اراده او را در مقابله با این قضایا می‌آزمودند، و از ابتداء او را متوجّه برخی از موانع و صوارف راه می‌کردند، و اگر در او نقطه ضعف و قصوری مشاهده می‌کردند او را منصرف می‌نمودند.

شیخ عطّار در این باره می‌فرماید:

در چنین ره حاکمی باید شگرف

بو که بتوان رست از این دریای ژرف

حاکم خود را بجان فرمان کنم

نیک و بد هر چه او بگوید آن کنم^۱

از جنید راجع به مرید و مراد پرسیدند:

سئل عنه: ما معنی المرید؟ قال: المرید، الّذی یتولّاه سياسة العلم؛ و

المراد، الّذی یتولّاه رعاية الحق؛ و المرید صاحب السّیر، و المراد

صاحب الطّیر، و لا یدرک السّائر الطّائر.^۲

«از معنای مرید سؤال شد گفت: مرید آنست که امر او بواسطه

علم حصولی و اکتسابی انجام می‌پذیرد، ولی مراد آنست که حقّ متعال

امور او را به دست مشیّت و اراده خود انتظام می‌بخشد؛ مرید همواره

پیاده راه می‌سپارد، درحالی‌که مراد در آسمانها پرواز می‌کند، و کجا

می‌تواند حال مراد را مرید دریابد؟»

از کلمات أبوسعید است که:

۱ - منطق الطیر، مقاله خامس عشر، ص ۱۲۶:

حاکم خود را بجان فرمان کنم هر چ او بگوید آن کنم

۲ - در تذکرة الاولیاء، ص ۴۴۴، آمده است که: گفتند مرید کیست؟ گفت: مرید

در سیاست بود از علم، و مراد در رعایت حق بود؛ زیرا که مرید دونده بود و مراد پرنده، دونده در پرنده کی رسد.

و در شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۱۲، آورده است که: فقال: المرید سایر و

المراد طائر، و متی یلحق السائر الطائر؟

«مدار طریقت بر پیر است، الشیخ فی قومه کالنبی فی أُمَّته.»
و محقق و مبرهن است که به خویشتن به هیچ جائی نتوان رسید.
و لهذا در این باره عارف بزرگ شیخ محمود شبستری می‌فرماید:
دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را در شهود است^۱
مرحوم علامه طهرانی از اساتید خود به پیامبران الهی تعبیر
می‌کردند؛ شخصیتی که بدون جنبه تشریح و وحی، در همان مرتبه
اشراف و احاطه بر نفوس و ضمائر قرار دارد، و امر او امر خدای
تعالی و دستور او مانند دستور پیامبر الهی واجب الاتباع می‌باشد.
به یاد دارم روزی در مجلسی که بین علامه طهرانی و علامه
طباطبائی - رضوان الله علیهما - صحبت از میزان و مقدار اطاعت شاگرد
از استادش، در مسایل سلوکی و تقلید شرعی به میان آمد، مرحوم علامه
طهرانی فرمودند: آیا مگر شاگرد می‌تواند حقیقتی ماوراء کلام و فعل
استادش بیابد، و آن را ملاک برای تأسی و تقلید و اطاعت قرار دهد؟!
«رسالة لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف مرحوم
علامه طهرانی، یکی از ارزشمندترین نوشتجات و رساله‌هایی است که
در طول تاریخ اسلام در این موضوع برشته تحریر درآمده است.
عرفای الهی هر یک بنوبه خود سیر و سلوک عملی‌ای را، چه در
رساله‌ها و چه در نامه‌ها و مقالات و کتب به أنحاء مختلف برای
مستعدین بیان کرده‌اند، لیکن رساله‌ای در کیفیت تحولات و تبدلات و

۱ - گلشن راز، ص ۴۴.

سیر نفوس بشر و بیان منازل طریق، بنحو اختصار به مانند این رساله شریفه در دست نیست. این رساله که توسط علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در ضمن دروس اخلاقی برای برخی از شاگردانشان مطرح شده است، در همان وقت به تقریر و تحریر علامه طهرانی درآمد. خصوصیت و امتیاز این رساله شریفه از دو جهت قابل بررسی و تأمل است.

اول اینکه: بیان کننده این دروس و مطالب شخصیتی مثل علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - است، فردی که خامه از ترسیم فضائل و توصیفش عاجز، و لسان از تعریف و تمجیدش الکن است. این مرد الهی در علوم نقلیه از فقه و تفسیر و اصول و غیره سرآمد اهل زمانه بود؛ بنحوی که می توان قرن اخیر را در شکوفائی علوم وحیانی و احیاء شریعت محمدی به نام او مسمی نمود، و در فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه احیاء کننده فلسفه راقیه و عالیّه صدرالمتألهین برشمرد. رشحات افکار رفیع البیان و تراوشات فیوضات بحار حکمت و عرفان او، شخصیتی استثنائی در این قرون اخیر از او بوجود آورده بود. فردی که حقیقت و عمق تعالیم و مبانی اصیل شریعت اسلام و مکتب تشیع و ولایت را با تمام شراشر وجود مسّ و لمس نموده بود، و مدرکات عقلانی و وحیانی را با حقیقت شهود در هم آمیخته بود. خلاصه در یک کلام، ایشان از جمله معدود مفاخر عالم اسلام بود که از صدر اسلام تا کنون کمتر فردی به علو درجات روحی و اتقان مدرکات عقلانی و کشف حجابهای عوالم معنا به مانند ایشان آمده است.

مرحوم علامه طهرانی بارها می فرمود:

علامه طباطبائی فردی است که ملائکه بدون طهارت و وضوء نام او را بر زبان نمی برند، و او شخصیتی است که قدر و منزلتش حتی بر علماء و فقهای عالیقدر مجهول و مخفی می باشد. بیاد دارم روزی در خدمت مرحوم علامه طهرانی به منزل یکی از برجسته ترین تلامذه ایشان و حکمای معروف و مشهور رفته بودیم. صحبت از علامه طباطبائی به میان آمد؛ آن شخص حکیم در توصیف ایشان گفت:

ایشان شخصیتی است که یک ترک اولی، نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان متمشی نیست.

پس از خروج از منزل، علامه طهرانی رو به من کردند و فرمودند: این چه تعبیری است که برای تمجید از علامه طباطبائی آورده می شود. علامه طباطبائی کجا و امثال این تعابیر کجا؟! او در افقی است که از وصف و نعت بیرون است، و از تعریف و تمجید خارج؛ فعل او در وصف نمی آید تا به این نعوت و اوصاف توصیف گردد!

و باز وقتی کسی درباره ایشان گفته بود که:

من ایشان را در مقام تکلم دیده ام، چنانچه راجع به حضرت موسی علیه السلام خدای متعال می فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»^۱،

ایشان فرموده بودند:

اینکه مقامی برای علامه طباطبائی نیست.

۱ - سوره النساء (۴) ذیل آیه ۱۶۴.

در اینجا مناسب است که قلم بیان و توصیف این شخصیت استثنائی به دست توانا و قابل والاترین شاگرد مکتب علامه طباطبائی، یعنی ابر مرد میدان توحید و معرفت، علامه طهرانی - رضوان الله علیهما - سپرده شود، و از خامه رشیکه ایشان درباره استاد بزرگوارش نقل گردد. ایشان در مقدمه کتاب «توحید علمی و عینی» چنین می‌فرمایند:

و اما شرح حال و ترجمه ... استادنا الاکرم، و مولانا الاعظم: حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - أفاض الله علينا من برکات نفسه - به شرح قلم نیاید، و خامه را توان آن نیست، و فکر و اندیشه را سعه و گسترش آن نه، که اطراف و جوانب مقامات علمی و فقهی و حکمی و عرفانی، و روح بلند و خلق عظیم او را بررسی کند؛ و کمر بند منطق و گفتار هیچگاه نمی‌تواند آن نفس قدسیه و انسان ملکوتی و روح مجرد وی را در خود حصر کند.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل گردم از آن

گرچه تفسیر زبان روشنگر است
لیک عشق بی‌زبان، روشن‌تر است

چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت
چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت

چون سخن در وصف این حالت رسید
هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

عقل در شرحش چو خر در گِلِ بخفت
 شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
 آفتاب آمد دلیل آفتاب
 گر دلیلت باید از وی رو متاب
 از وی ار سایه نشانی می‌دهد
 شمس هر دم نور جانی می‌دهد
 واجب آمد چون که بردم نام او
 شرح کردن رمزی از انعام او
 این نفس جان دامنم برتافته است
 بوی پیراهان یوسف یافته است
 کز برای حق صحبت سالها
 بازگو رمزی از آن خوش حالها
 تا زمین و آسمان خندان شود
 عقل و روح و دیده صد چندان شود
 گفتم ای دور اوفتاده از حبیب
 همچو بیماری که دور است از طبیب
 لَا تُكَلِّفْنِي فِإِنِّي فِي الْفَنَاءِ
 كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثَنَاءَ
 كُلُّ شَيْءٍ قَالَهُ غَيْرُ الْمُفِيْقِ
 إِنْ تَكَلَّفَ أَوْ تَصَلَّفَ لَا يَلِيْقِ

هر چه می‌گوید، موافق چون نبود
 چون تکلف، نیک نالایق نمود
 خود ثنا گفتن زمن ترک ثنا است
 کاین دلیل هستی و هستی خطاست
 شرح این هجران و این خون جگر
 این زمان بگذار تا وقت دگر^۱

چون حضرت استاد از این عالم به عالم خلود رحلت فرمود، و این حقیر با عنوان «مهر تابان» یادنامه‌ای برایشان نوشتم، با خود گمان می‌کردم تا اندازه‌ای توانسته‌ام ایشان را معرفی کرده باشم، و به عاشقان کوی حبیب و مشتاقان لقای جمال حضرت سرمدی ارائه طریقی نموده باشم؛ اینک که گهگاهی همان نوشته خود را نگاهی می‌کنم می‌گویم: هیهات، هیهات آن اظنّ أن أصلَ إلی فهمٍ معزّی معنویتک، أو أقدر علی أن أتفوه بکمال روحانیتک؛ فیرجع فهمی کلیلاً، و عینی خائباً و حسیراً، و لسانی خارساً و ثقیلاً!

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر

کانجا همیشه باد به دست است دام را^۲

* * *

۱ - منتخبی است از اشعار مولانا مولوی در مجلد اول ص ۴ از «مثنوی» میرزا محمود وزیری. (تعلیق)

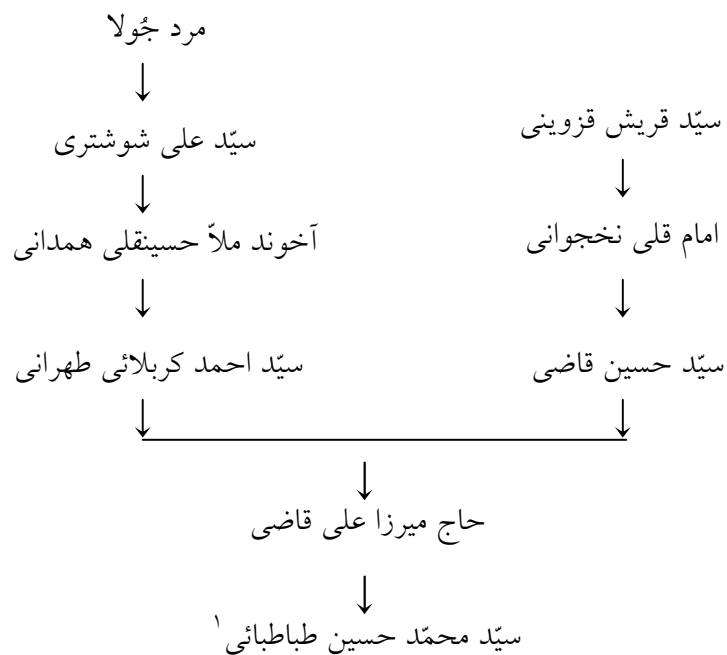
۲ - حافظ، طبع پژمان، ص ۷. (تعلیق)

سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت
 آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت
 تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت
 جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
 سوز دل بین که زبس آتش و اشکم دل شمع
 دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت
 ماجرا کم کن و بازاً که مرا مردم چشم
 خرقه از سر بدر آورد به شکرانه بسوخت
 هر که زنجیر سر زلف گره‌گیر تو دید
 دل سودازده‌اش بر من دیوانه بسوخت
 آشنائی نه غریب است که دل‌سوز من است
 چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت
 خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
 خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت
 چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
 همچو لاله جگرم بی می و پیمانہ بسوخت
 ترک افسانه بگو حافظ و می نوش دمی
 که نخفتم به شب و شمع به افسانه بسوخت^۱
 انتهی کلام علامه طهرانی.^۲

۱ - حافظ، طبع پڑمان، ص ۱۵.

۲ - توحید علمی و عینی، ص ۳۵ الی ۳۷.

با این وصف مرحوم علامه طباطبائی خود را در معارف الهیه و کشف حقائق عالم وجود، شاگرد علامه آیه الله العظمی و حجته الکبری، عارف کامل، مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبائی می دانستند، و سلسله انتساب عرفانی خود را به عرفاء الهی به این نحو بیان می کردند.



و مرحوم علامه طباطبائی از دو طریق در مسلک اهل عرفان و سلوک قرار گرفته اند.

فلهذا، بطور قطع می توان به صحت مطالب و محتوای این رساله

۱- مکتوبات خطی، جنگ ۲۲، ص ۵۰.

شریفه پی برد؛ زیرا گوینده این اثر خود از علماء طراز اول تشیع، و خبیر به جمیع مبانی و مکاتب مختلف و فرق گوناگون بوده، و خود نیز از موهبت کشف و شهود برخوردار بوده است.

و اما از جهت دوّم که انتساب این اثر شریف به مؤلف و مقرّر آنست، و آن مرحوم علامه آیه الله العظمی و حجّته الأكبر سیّد محمد حسین حسینی طهرانی است؛ شخصیتی که به جدّ، راقم سطور را قدرت بر توصیف و تعریف او نمی‌باشد، زیرا از افق عقل و ادراک او برتر و بالاتر است، و قلم زدن در چنین عرصه‌ای جز نشر اوهام و تخیلات چیز دیگری نمی‌باشد.

ایشان از نقطه نظر علوم رسمی فلسفه و تفسیر و فقه الحدیث شاگرد اول و ممتاز بحثهای مرحوم علامه طباطبائی بوده است؛ و علاوه بر این، به گفته خودشان در مدت هفت سال اقامت در شهر مقدس قم، بطور مستمرّ روزی حداقل دو ساعت بطور خصوصی از افادات و افاضات آن کانون علم و حکمت و عرفان و توحید بهره‌مند شده است، و آنچنان ارتباط وثیق و صمیمی بین استاد و شاگرد برقرار گشته بود که مرحوم علامه طباطبائی حاضر به افتراق و جدائی از ایشان نمی‌شد، و پس از هجرت ایشان به نجف اشرف، در نامه‌ای چنین می‌نویسند:

... ولی با این همه چنانچه قلبتان هم قاعدهً باید شهادت بدهد، هیچگاه صورت پر مهر جنابعالی فراموش بنده نمی‌شود. و لولا اینکه موضوع آستان عرش بنیان حضرت امیر علیه السّلام بود،

بنده هیچگونه رأی به مسافرت جنابعالی، نه در مقام شور و نه بحسب تصوّر نمی‌دادم. بهر حال و اجمالاً دل بنده پیش شما است ...

علامه طهرانی در این مدت نه تنها به عنوان مبرزترین تلامذه علامه طباطبائی به حساب می‌آمده است، بلکه به عنوان شاگرد سلوکی در تحت تربیت و تهذیب مراد خویش به انجام دستورات و برنامه عملی مراقبه و پرداختن به اذکار و اوراد در طول لیل و نهار درآمده، با تمام جدّیت و اهتمام دل در گرو فرمایشات و دستورات استاد خویش نهاد؛ استادی که تنها راه منحصر بفرد ادراک ولایت امام علیه السلام و معرفت حقیقی مسأله ولایت را سلوک عملی و وصول به مرتبه عرفان و تجرّد می‌دانست، و با همین نگرش به تربیت و تهذیب این شاگرد مستعد خویش پرداخت.

علامه طهرانی پس از هجرت به نجف اشرف و استفاده از محضر اساتید علوم رسمیه، به مرتبه‌ای نایل آمد که در بین علماء و فضلاء مشاراً بالبنان گردید؛ و اعتقاد عمومی حوزه بر این باور بود: چنانچه اقامت ایشان در نجف بطول انجامد، مرجعیت شیعه منحصرأ به او تعلق خواهد گرفت. در عین حال به توصیه استادش علامه طباطبائی، با شاگردان مرحوم قاضی بالخصوص حاج شیخ عباس هاتف و نیز آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی مراوده سلوکی برقرار نمود. مشی زندگی و حیات علمی ایشان به نحوی بود که مورد پسند علمای اهل دنیا و بی‌خبران از عوالم معنا و منغمران در بوادی نفس اماره واقع نشد، و از این لحاظ مورد بی‌مهری و اهانت آنان قرار گرفت؛ ولی او هیچگاه

به اندازه سر سوزنی از مرام و ممشای خود تنازل نکرد، و از آنجا که قدرت علمی برتر او، حتی بر اساتید او، و منطق قاطع و قویم او مجال هیچگونه جسارت و جرأت را به جهال و دین‌فروشان متظاهر بزیّ اهل علم و دیانت در برابر او نمی‌داد، پنهانی به نشر اکاذیب و تهمت‌ها بر علیه او می‌پرداختند، و او را به تصوّف منکر متهم می‌نمودند.

ایشان می‌فرمودند: شبی یکی از اساتیدشان - مرحوم آیه الله

خوئی رحمة الله علیه - به ایشان می‌گوید:

آقا سیّد محمد حسین حیف است از مثل شمائی با این استعداد و نبوغ علمی، وقت خود را به امور سلوکی و رعایت برنامه‌های مخصوص این راه بگذرانند، این مطالب خود بخود برای انسان حاصل می‌شود، ارزش اوقات طلبه بالاتر است از پرداختن به این امور!!

ایشان در پاسخ می‌فرمایند:

شما که می‌دانید من قویترین شاگرد بحثهای شما هستم، و حتی حاضرم در هر مسأله‌ای با خود شما و به انتخاب شما به مباحثه پردازم، تا معلوم شود کدام یک از ما از نقطه نظر فنی و استدلالی و قدرت علمی بر دیگری ترجیح داریم! مگر من عمرم را به بطالت می‌گذرانم، مانند این افرادی که هیچ هنری جز اتلاف اوقات عمر و شب‌نشینی‌های هوسرانه و پرداختن به غیبت‌ها و تهمت‌ها و دخالت در امور شخصی صالحان ندارند!

اگر این مسائل معنوی و درجات عوالم ربوبی خود بخود حاصل می‌شد، تا بحال ما از شما و امثال شما دیده بودیم؛ کجا این مسائل خود بخود برای انسان پیدا می‌شود؟!

هیئات، هیئات که شخصی با این طرز تفکر و اینگونه نگرش به این حقائق بتواند سر سوزنی از این معارف بدست آورد، اینان تمام عمر خود را در تحیر و تردید و شک و بی‌خبری سپری می‌نمایند، و دست خالی بدون هیچ مستمسکی از این عالم به عالم آخرت هجرت می‌نمایند، و تازه موقع حساب و کتاب فرا می‌رسد.

علامه طهرانی پس از گذشت هفت سال از اقامت در نجف و استفاضه از برکات عتبه مقدسه صاحب ولایت کبری، حضرت مولی الموحّدين أميرالمؤمنين عليه السلام، بواسطه عنایتی که از جانب حضرت بقیة الله حجة بن الحسن المهدی ارواحنا لثراب مقدمه الفداء به ایشان شده بود، با مبرزترین شاگرد اخلاقی و عرفانی مرحوم قاضی، یعنی حاج سید هاشم موسوی حاد ارتباط پیدا می‌کند، شخصیتی که توانست تمام شراشر وجود او را به تصرف و سیطره ولائی خویش درآورد، و دیگر هیچ نقطه مبهمی را در تمام زوایای وجودی او باقی نگذارد.

تعبیری که مرحوم علامه طهرانی از این عارف بی‌بدلیل می‌نمودند با سایر تعریف‌ها و تعبیرهای از بزرگان و اولیای الهی، چه گذشته و چه حال تفاوت داشت؛ برای توضیح بیشتر در این مورد به کتاب «أسرار ملکوت» جلد دو و «مهر فروزان» إحاله می‌دهیم.

سیر روحی و قدرت عرفانی و افق اندیشه و علو افکار این رجل الهی به حدی بود که دیگر مجالی برای علامه طهرانی در ذهن و عقل و قلب و ضمیر او باقی نگذارد، و هر گونه تصور و تخیل برتری را بکلی از میان برداشت؛ و راه را بر هر گونه منقصت و روزنه‌ای

بربست؛ و با تمام وجود در اختیار تربیت و تهذیب این مرد بزرگ قرار گرفت، اختیار خود را به اختیار و اراده او تبدیل نمود، و خواست او را جایگزین خواست و مشیت خود قرار داد، در مقابل او سراپا گوش بود و چشم، صفر بود و عدم، عبد بود و ارادت، کلام او را عین وحی، و اشارت او را عین مشیت حق می‌دید؛ حقیقت و واقع از حرکات و سکناش منتزع می‌گشت، نه اینکه فعل و قول او منطبق بر مصلحت و واقع باشد.

و از این جهت طبیعی است که میزان رشد معنوی و افق کشف حقائق توحیدی در **علامه طهرانی** به نحو دیگری درآمد، و ادراک او نسبت به مسائل توحید و عرفان با دریافتهای گذشته از سایر اساتید تفاوت پیدا کرد، و اشراق بارقه‌های جلال و جمال بر قلب او به تحوّل جوهری در نفس و ضمیر او انجامید، و عالی‌ترین موهبت الهی را که وصول به مقام تجرّد ذات و فناء فی الله است، نصیبش نمود، و به تأییدات الهی مرتبه بقاء بالله را جهت دستگیری و هدایت و ارشاد نفوس مستعدّه حائز گشت، و از طرف استاد خود سید هاشم حدّاد به **سید الطائفتین ملقب گردید**.

روزی مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - به من فرمودند:

فلانی مانند پدرت در تمام کره زمین کسی یافت نخواهد شد. و

من هر چه داشتم صد در صد به او تسلیم کردم.

مرحوم علامه طهرانی طبق وصیت مکتوب حضرت حدّاد وصی

ظاهر و باطن ایشان گردید، و تمام مراجعات به حضرت حدّاد به او

تفویض گشت.^۱ و جالب اینکه مدّت مصاحبت ایشان با مرحوم حدّاد بیست و هشت سال به طول انجامید، درست مانند مدّت مصاحبت مرحوم حدّاد با استاد عرفانی ایشان مرحوم قاضی رضوان الله علیهم اجمعین.

علامه طهرانی در معارف توحیدی و اندیشه‌های عرفانی به افقی رسید که دیگر مافوقی برای او متصور نبود. و از آنجا که شیمه و خصلت ذاتی او رعایت ادب و احترام و لطف نسبت به اساتید و ولی نعمتهای خود بود، باب بحث و مذاکرات توحیدی و عرفانی را در اواخر عمر مرحوم علامه طباطبائی با ایشان باز نمود، و در طیّ شش جلسه در طهران راجع به حقیقت فناء ذاتی بنده در ذات پروردگار، و انحاء کلیّ جمیع تعینات و آثار حتّی عین ثابت، با ایشان به مباحثه پرداخت، که شروح آن مطالب در کتاب «مهر تابان» ایشان آمده است. مرحوم علامه طباطبائی در این مباحثات بر عدم فناء ذاتی و بقاء عین ثابت تأکید می‌ورزند، و با ادله خود در مقام انکار این مسأله برمی‌آیند، ولی بالأخره پس از ردّ و بدل ادله و نقض و ابرام آنها ملزم به قبول و پذیرش آن می‌شوند؛ و انکشاف این مسأله حالتی از بهجت و نشاط و تعمق و تفکر را در ایشان پدید می‌آورد.

نگارنده سطور پس از اتمام این مباحثات که در خدمت والد معظم به حضورشان شرفیاب شده بودم، شنیدم که فرمودند: «خداوند

۱- اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۱۲.

شما را وسیله هدایت و دستگیری ما قرار داد.» کلامی که یک دنیا عظمت و تواضع و خلوص و صدق و بهاء در میان داشت.

جالب اینکه عین همین مباحثات، بین مرحوم علامه طباطبائی و استادشان مرحوم قاضی در مدت اقامت در نجف انجام پذیرفته بود، لیکن مرحوم قاضی نتوانسته بودند ایشان را ملزم به قبول و ادراک این مسأله حیاتی عرفانی بنمایند؛ و این مهم به توفیق الهی توسط علامه طهرانی تحقق یافت. و له الحمد و له الشکر و هو الموفق و المعین.

این بود خلاصه‌ای از شخصیت مقرر و گردآورنده این رساله شریفه؛ و گرچه مطلب ناگفته در این مقاله بسیار بسیار بیشتر از آنچه که به رسم آمده است می‌باشد، لیکن بر ارباب بصیرت و درایت ادراک حقائق و کشف رموز از این دست نوشت پوشیده نخواهد ماند.

اللهم أَلْحِقْنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ، وَ بِأَبِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ، وَ إِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَعْبُدُونَ. بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

قم المقدسه، دوشنبه ۱۴ شوال ۱۴۲۷ هجری قمری

سید محمد محسن حسینی طهرانی

مفردات عامه

أبانت

روأبانت

أشعار

أعلام

مناجع و مصانير

فهرست آیات

صفحه	سوره و آیه	
٢٤	البقرة: ٦٢	إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَىٰ ...
٤٣	آل عمران: ١٩٠	إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...
٤٣	محمد: ٢٤	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا
٤٣	يس: ٦٨	أَفَلَا يَعْقِلُونَ
٤٣	الروم: ٢١	إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
٣٢	الأنبياء: ٢٦	بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ ...
٢٠	الحج: ٦٢	ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ ...
٦٤	النور: ٤٠	ظَلَمْتُمْ بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ ...
٤٩	الكهف: ١١٠	فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا ...
١٦	الأنعام: ٩١	قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ
٢٥	الأنعام: ١٦١	قُلْ إِنِّي هَدَيْتُنِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ...
٤٣	الإسراء: ٨٨	قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ ...
٦٣	الكهف: ١٠٣	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ ...
٢١	الحديد: ٢٥	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ ...
٥٨، ٤٢	الأنبياء: ٢٢	لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءِاهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا
٦٤	الحشر: ٧	مَا ءَاتَيْنَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ...

٤٥	البقرة: ١٦٣	وَالنَّهْكَمُ إِلَهُهُ وَاجِدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ...
٢٧	البقرة: ١٣٠	وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمَنِ الصَّالِحِينَ
٢١	إبراهيم: ٥	وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا ...
٢٣	البقرة: ١٢٠	وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصْرَىٰ ...
٤٣	لقمان: ٢٥	وَلِينَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ...
٤٣، ٢٢	النساء: ٨٢	وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ ...
٢٣	آل عمران: ٨٥	وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ...
٥٨	الحديد: ٤	وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
٥٨	الزخرف: ٨٤	وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ ...
٨٨	الإنعام: ٧٩	وَجَهَّتْ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
١٠٢	النساء: ١٦٤	وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا
٨١، ٢٨	الحجر: ٢٩	وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي
٤٣	الزمر: ٩	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
٥٨	الحديد: ٣	هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ

فهرست روایات

صفحه

- ۸۰ إذا مات العالمُ ثلِمَ في الإسلامِ ثُلْمَةٌ لا يسُدُّها شيءٌ
- ۴۹ أفرأيتَ ربَّكَ؟! أفاعبُدُ ما لا أرى؟
- ۴۵ إنَّ اللهَ تبارَكَ و تعالَى أكملَ للنَّاسِ الحُجَجَ بالعُقُولِ ...
- ۸۰ أنتم و الله نُورٌ في ظُلُماتِ الأرضِ
- ۲۵ بُعثتُ لأتَمِّمَ مكارِمَ الأخلاقِ
- ۴۴ لا تحلُّ الفُتْيَا لِمَن لا يستفتي
- ۴۹ لم أعبدُ ربًّا لم أره
- ۶۸ لو علم أبوذرٌ ما في قلبِ سلمانَ لقتلَهُ
- ۷۷ لي مع الله وقت لا يسعني ملك مقربٌ و لا نبيُّ مرسل
- ۴۵ ما بعثَ اللهُ أنبياءَهُ و رُسُلَهُ إلى عبادِهِ إلاَّ ليعقلوا عنِ الله ...
- ۲۷ و أنرَ أبصارَ قلوبنا بضياءِ نظرها ...

فهرست اشعار عربی

صفحه

۱۰۴	لا تُكَلِّفْنِي فَإِنِّي فِي الْفَنَاءِ	كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثَنَاءَ
۷۲	ذَهَبَ الْعَمْرُ ضِياعاً وَانْقَضَى	بِاطِلاً إِذْ لَمْ أَفْزُ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ
۷۲	غَيْرَ مَا أَوْتَيْتُ مِنْ عَقْدِي وَلَا	عْتَرَةَ الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ قُصَيِّ
۱۰۴	كُلُّ شَيْءٍ قَالَهُ غَيْرُ الْمُفِيْقِ	إِنْ تُكَلِّفُ أَوْ تَصَلِّفُ لَا يَلِيْقُ
۱۴	وَإِنِّي وَ إِنْ كُنْتُ ابْنَ آدَمَ صَوْرَةً	فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأُبُوْتِي

فهرست اشعار فارسی

صفحه

۱۰۴	از وی ار سایه نشانی می دهد
۱۰۶	آشنائی نه غریب است که دلسوز من است
۱۰۴	آفتاب آمد دلیل آفتاب
۷۷	اگر ذره‌ای زین نمط بر پرّم
۷۷	اگر یک سر موی برتر پرّم
۱۰۴	این نفس جان دامنم برتافته است
۷۹	بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
۳۹	برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است
۸۹	بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست
۳۹	به کام تا نرساند مرا لبش چون نای
۹۷	بی پیر مرو تو در خرابات
۱۰۴	تا زمین و آسمان خندان شود
۷۱	ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
۱۰۶	ترک افسانه بگو حافظ و می نوش دمی
۱۰۶	تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت
۶۱	جان همه روز از لگدکوب خیال
۱۵	چه داند آنکه نداند که چیست لذّت عشق

- ۱۰۶ چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
- ۱۰۳ چون سخن در وصف این حالت رسید
- ۱۰۳ چون قلم اندر نوشتن می شتافت
- ۷۹ حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
- ۹۹ حاکم خود را بجان فرمان کنم
- ۱۰۶ خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
- ۱۰۵ خود ثنا گفتن زمن ترک ثنا است
- ۷۸ خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
- ۹۹ در چنین ره حاکمی باید شگرف
- ۱۰۰ دل عارف شناسای وجود است
- ۴۰ زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین
- ۷۸ سحرگه رهروی در سرزمینی
- ۱۰۶ سوز دل بین که زبس آتش و اشکم دل شمع
- ۱۰۶ سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت
- ۱۰۵ شرح این هجران و این خون جگر
- ۷۸ صوفی ار باده باندازه خورد نوشش باشد
- ۷۹ صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
- ۱۰۴ عقل در شرحش چو خر در گل بخفت
- ۱۰۵ عنقا شکار کسی نشود دام بازگیر
- ۷۹ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

- ۴۱ فکر بهشت و حوری و غلمان کجا کند
- ۱۰۴ کز برای حقّ صحبت سالها
- ۷۸ که ای صوفی شراب آنگه شود صفا
- ۱۰۳ گرچه تفسیر زبان روشنگر است
- ۱۰۴ گفتم ای دور اوفتاده از حبیب
- ۴۱ گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
- ۱۰۶ ماجرا کم کن و بازآ که مرا مردم چشم
- ۷۷ من که ملول گشتیمی از نفس فرشتگان
- ۷۸ نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد
- ۶۱ نی صفا می ماندش نی لطف و فرّ
- ۱۰۴ واجب آمد چون که بردم نام او
- ۱۰۳ هر چه گویم عشق را شرح و بیان
- ۱۰۵ هر چه می گوید موافق چون نبود
- ۱۰۶ هر که زنجیر سر زلف گره گیر تو دید

فهرست اعلام

ابن کمونه: ۵۸	رسول گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله، صلی الله علیه و آله و سلم: ۲۵، ۶۸، ۷۷، ۷۸
أبوذر غفاری، ابادر: ۶۸	
ابو سعید ابو الخیر: ۷۴، ۹۹	
احسائی (شیخ احمد): ۸۸	حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، علی مرتضی علیه السلام: ۲۷، ۴۹، ۵۷، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۱۱۱
اصفهانى (آقا سید ابوالحسن): ۷۶	
انصارى (شیخ مرتضی): ۶۹، ۸۵	حضرت فاطمه زهراء، بتول عذراء سلام الله علیها: ۹۰
انصارى همدانى (حاج شیخ محمد جواد): ۷۵، ۸۰	حضرت امام صادق علیه السلام: ۴۴
اویس قرنی: ۷۴	حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام: ۴۴
با یزید بسطامی: ۷۴	
بحر العلوم (سید مهدی): ۶۹، ۷۴	حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف: ۷۳، ۱۱۱
بشر حافی: ۶۸، ۷۴	حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها: ۵۲
بو علی، بو علی سینا (شیخ الرئیس حسین بن عبدالله بن سینا): ۴۷، ۸۳	حضرت موسی: ۱۰۲
بهارى همدانى (حاج شیخ محمد): ۷۴، ۸۵، ۹۵	حضرت یوسف: ۱۰۴
جابر بن یزید جعفی: ۶۸، ۷۴	ابن فارض (أبو حفص عُمر): ۱۷، ۴۷، ۷۲، ۷۴، ۹۰
جلال الدین بلخی ← مولوی	

سعدی: ۷۱، ۷۷، ۸۹	جنابذی (سلطان محمد): ۷۴
سلمان فارسی: ۶۸، ۷۴	جنید: ۹۹
سهروردی (شیخ شهاب الدین)	جولا: ۷۴، ۱۰۷
أبو حفص عمر، شیخ الشیوخ: ۴۷	حافظ (خواجہ حافظ شیرازی): ۴۷،
سید بن طاووس (رضی الدین علی بن	۷۴، ۷۸، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۶
طاووس): ۶۹	حبیب بن مظاہر اسدی: ۶۸، ۷۴
شاه نعمت الله ولی: ۷۴	حداد (حاج سید ہاشم): ۷۴، ۷۷، ۸۹
شبستری (شیخ محمود): ۷۴، ۱۰۰	۹۵، ۱۱۱، ۱۱۳
شربانی (شیخ محمد بن فضل): ۸۰	حسینی طهرانی (حاج سید محمد
شمس مغربی: ۷۴	محسن): ۱۴، ۱۱۴
شوشتری (سید علی): ۶۹، ۷۴، ۸۳	حسینی طهرانی (علامہ حاج سید
۸۵، ۱۰۷	محمد حسین): ۱۴، ۳۷، ۳۸، ۴۷،
شیخ بهائی، شیخ بہاء الدین عاملی: ۶۹	۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۶،
صدر المتألہین شیرازی (آخوند، ملا	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹،
صدرا): ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۳،	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
۶۷، ۶۹، ۸۵، ۱۰۱	حلی (شیخ حسین): ۸۴
عبد المجید سرحان (دمرداش): ۴۹	خوئی (حاج سید ابوالقاسم): ۱۱۰
عراقی (آقا ضیاء الدین): ۷۶	ذعلب یمانی: ۴۹
عطار نیشابوری (فرید الدین): ۷۴، ۹۸	رُشید ہجری: ۶۸، ۷۴
علامہ طباطبائی (علامہ حاج سید	سبزواری (حکیم حاج ملا ہادی): ۴۷
محمد حسین طباطبائی تبریزی): ۱۵،	سری سقطی: ۷۴

محبی الدین، شیخ (محمد بن علیّ	۴۷، ۶۹، ۷۴، ۸۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱،
العربی الطائی الحاتمی الأندلسی): ۱۷،	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳،
۴۷، ۷۴، ۹۰	۱۱۴
مسقطی (آقا سید حسن): ۷۴	فارابی (ابو نصر محمد بن محمد): ۴۷
معروف کرخی: ۶۸، ۷۴	قاضی (سید حسین): ۱۰۷
مقداد بن اسود: ۷۴	قاضی (حاج سید میرزا علی آقا):
ملاً صدرا ← صدر المتألهین شیرازی	۴۷، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۵، ۸۷،
ملاً حسینقلی همدانی ← همدانی	۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳،
ملاً هادی سیزواری ← سیزواری	۱۱۴
ملکی تبریزی (حاج میرزا جواد آقا):	قزوینی (سید قریش): ۱۰۷
۹۵	قوچانی (شیخ عباس): ۸۷، ۱۱۰
مولوی، مولانا، (جلال الدین محمد	قونوی (شیخ صدرالدین): ۴۷
بلخی رومی، صاحب مثنوی): ۱۷،	کارنگ (عبد العلی): ۴۹
۴۷، ۷۴، ۸۹، ۱۰۵	کبوتر آهنگی (آخوند ملا محمد
میرداماد: ۶۹	جعفر): ۷۴
میشم تمّار: ۶۸، ۷۴	کربلانی طهرانی (آقا سید احمد): ۶۹،
نخجوانی (إمام قلی): ۱۰۷	۷۴، ۸۵، ۸۶، ۹۵، ۱۰۷
همدانی (آخوند ملاً حسینقلی): ۴۷،	گلپایگانی (آقا سید جمال الدین):
۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۱، ۹۶، ۱۰۷	۱۱۰، ۷۴
همدانی (آخوند ملاً علی): ۸۰	محمد بن مسلم: ۷۴

فهرست منابع و مصادر

- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
- الله شناسی: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبائي، طبع اول، جمادى الثانيه ١٤١٧ هجرى قمرى، مشهد مقدس.
- امثال و حكم: علامه على اكبر دهخدا، انتشارات امير كبير، چاپ ششم، ١٣٦٣ هـ ش.
- بحار الانوار: علامه مجلسى، چاپ: مؤسسة الوفاء بيروت - لبنان، ١٤٠٤ هـ ق، ١١٠ ج.
- بوستان سعدى: انتشارات: قديانى، تصحيح: حسين استاد ولى، طبع چهارم.
- تذكرة الاولياء: شيخ فريد الدين محمد عطار نيشابورى، انتشارات بهزاد، چاپ هفتم، ١٣٧٩ هـ ش.
- تذكرة المتقين: آقا شيخ محمد بهارى همدانى، انتشارات نهاوندى، چاپ دوم، ١٣٧٦ هـ ش.
- تفسير الصافي: فيلسوف الفقهاء المولى محسن الفيض الكاشاني، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمى، ناشر: مكتبة الصدر-تهران، الطبعة الثانية ١٤١٦ هـ ق، ٥ ج.
- توحيد علمى و عينى در مكاتيب حكيمى و عرفانى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات حكمت، طبع دوم: ذى الحجة الحرام ١٤١٧ هـ ق.
- الحكمة المتعالية فى الأسفار العقلية الأربعة: صدرالدين محمد بن ابراهيم الشيرازى، دار إحياء التراث العربى بيروت، الطبعة الثالثة ١٩٨١ م.
- ديوان ابن فارض: الشيخ أبى حفص و أبى قاسم عمر ابن أبى الحسن بن المرشد بن على الحموى المشهور بابن الفارض، ناشر: انتشارات الشريف الرضى، الطبعة الاولى ١٤١١ - ١٣٦٩.

دیوان عطار: شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، باهتمام تقی تفضلی، نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ ششم ۱۳۷۱ ه.ش.

دیوان غزلیات حافظ: مولانا شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی، ناشر: انجمن خوشنویسان ایران، با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۳۸ ه.ش.

رسالة سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم: علامه آیه الله العظمی سید مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی النجفی، با مقدمه و شرح علامه آیه الله العظمی سید محمد حسین حسینی طهرانی، چاپ دوم ۱۴۱۲ ه.ق، ناشر انتشارات حکمت، طهران.
روح مجرد: حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، طبع هفتم: ذی الحجة الحرام ۱۴۲۳ ه.ق.

شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ناشر: دار احیاء الكتب العربية، ۲۰ ج.

فیض القدر شرح الجامع الصغیر: محمد عبد الرؤوف المناوی، تحقیق احمد عبد السلام، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، الطبعة الاولى ۱۴۱۵ ه.ق، مجلدات ۶ ج.
الكافی: ثقة الاسلام کلینی، چاپ: دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ه.ش، ۸ ج.

كشف الخفاء و مزيل الالباس: اسماعیل بن محمد العجلونی الجراحی، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية ۱۴۰۸ ه.ق، مجلدات ۲ ج.

گلشن راز: شیخ محمود شبستری، باهتمام صابر کرمانی، ناشر: کتابخانه طهوری، طهران، طبع اول ۱۳۶۱ ه.ش.

مثنوی معنوی: مولانا جلال الدین محمد بن محمد بن حسین البلخی الرومی، بتصحيح و مقابله و همت محمد رضانی، ناشر کلاله خاور (انتشارات پدیده)، چاپ ششم، ۱۳۷۵ ه.ش.

مستدرک الوسائل: محدث نوری، چاپ: مؤسسة آل البيت قم، ۱۴۰۸ ه.ق، ۱۸ ج.